

تفسیر سوره مبارکه

« جمعہ »

تألیف:

ماموستا کریکار

ترجمہ:

بنیاد حفظ و نشر آثار ماموستا کریکار

تفسیر سوره مبارکه



« جمعه »

تألیف: ماموستا کریکار

ترجمه: بنیاد حفظ و نشر آثار ماموستا کریکار

سال: ۲۰۲۰ ز-۱۴۴۱ ک

زادی زاده زادی زادی زادی زادی زادی زادی زادی زادی زادی زادی

مآپهری زادی

www.zadyreman.com

فہیسبوک

www.fb.com/zadyreman

تیلہ گرام

<https://t.me/zadyreman>

ٹیمہیل

Zadyreman@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾﴾ آل عمران: ١٠٢

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا

وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١٣١﴾﴾ النساء: ١

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ الأحزاب: ٧٠ - ٧١

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ

الْحَكِيمِ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ

وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

﴿٣﴾ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ

أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا

يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ

أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿٦﴾ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

﴿٧﴾ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ
 إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ
 ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ فَإِذَا
 قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
 وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ لَهْوًا
 أَنفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ
 التِّجْرَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾ ﴿ الجمعة: ١ - ١١ ﴾



شناسنامه سوره مبارکه جمعه

نام سوره

تمامی روایات منابع علوم قرآنی، حدیثی، سیره و تاریخ متفق اند بر اینکه این سوره نزد صحابه، «سوره جمعه» نام داشته است.

بخاری از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت می کند که فرمود: « كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ^۱؛ «ما در خدمت رسول خدا - علیه الصلاة والسلام - نشسته بودیم که سوره جمعه بر ایشان، نازل شد».

مسلم از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت می کند که فرمود: « أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقْرَأُ فِي صَلَاةِ الْجُمُعَةِ سُورَةَ الْجُمُعَةِ، وَالْمُنَافِقِينَ^۲؛ «پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - در نماز جمعه، سوره جمعه و منافقین را قرائت می کرد».

بیهقی از جابر بن سمره - رضی الله عنه - روایت می کند: « يَقْرَأُ فِي صَلَاةِ الْمَغْرِبِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سُورَةَ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ^۳؛ «پیامبر خدا-علیه الصلاة والسلام- در نماز مغرب شب جمعه، سوره کافرون و اخلاص را قرائت می کرد و در نماز عشاء شب جمعه، سوره جمعه و منافقون را می خواند».

^۱ - صحیح البخاری: ۴۸۹۷.

^۲ - صحیح مسلم: ۸۷۹.

^۳ - السنن الكبرى، البيهقي: ۵۷۳۰.

روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که به ابن عباس و عبدالله بن زبیر- پروردگار از خودشان و پدران بزرگوارشان راضی باشد - برمی‌گردد و همگی بالاتفاق، این سوره را با نام «سوره جمعه» ذکر می‌کنند.

روشن است جمعه (که در زبان کوردی، هینی و در فارسی، آدینه نامیده می‌شود) هفتمین روز هفته است و از دوره پیش از اسلام در میان عرب‌ها به عنوان روزی مبارک و برای استراحت و گردهمایی شناخته می‌شد. گفته می‌شود در زمان قصی که جدّ هفتم پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - و رئیس قبیله قریش بود وی در این روز ریش سفیدان قریش را در مشورت‌خانه و مجلس بزرگ «دارالتدوة» جمع می‌کرد.

به نمازی که در وسط این روز، ادا می‌شود جمعه گفته شده اما با توجه به عظمت و شهرت فراوان، بعداً نماز جمعه خوانده شده است؛ یعنی نماز روز جمعه. از این روست که بیشتر صحابه، تابعین و افراد پس از آنان می‌گفتند «جمعه» و مرادشان نمازش بود؛ چنانکه ابن عمر - رضی الله عنهما - از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند که می‌فرمود: « إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْجُمُعَةُ، فَلْيَغْتَسِلْ^۱؛ «هرکس از شما به جمعه آمد باید پیش از آن غسل کند». همچنین بخاری از بانو عائشه - رضی الله عنهما - روایت می‌کند که فرمود: « كَانَ النَّاسُ يَنْتَابُونَ يَوْمَ

^۱ - صحیح البخاری: ۸۳۷؛ این حدیث را نافع از ابن عمر -رضی الله عنهما- روایت کرده است.

الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِي...^۱؛ «روزهای جمعه مردم از منازل، محله‌ها و چادرهای دورشان، حضور می‌یافتند» یعنی در نماز جمعه، حاضر می‌شدند.

انس - رضی الله عنه - می‌فرماید: «كُنَّا نَقِيلُ... بَعْدَ الْجُمُعَةِ»^۲؛ «ما پس از نماز جمعه، اندکی می‌خوابیدیم».

ابن عمر - رضی الله عنهما - روایت می‌کند: «وَكَانَ لَا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ»^۳؛ «پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - پس از نماز جمعه (در مسجد) نماز دیگری نمی‌گزارد تا آنکه به خانه باز می‌گشت» زیرا ایشان نمازهای سنت را در خانه ادا می‌کرد.

سهل بن سعد - رضی الله عنهما - می‌فرماید: «مَا كُنَّا نَقِيلُ وَلَا نَتَغَدَّى إِلَّا بَعْدَ الْجُمُعَةِ»^۴؛ «خواب نیمروز و ناهار خوردن ما پس از نماز جمعه بود» (یعنی پیش از آن نمی‌خوابیدیم و ناهار نمی‌خوردیم).

همچنین اجماع وجود دارد بر اینکه این سوره، جمعه نام دارد.

و باز اجماع وجود دارد بر اینکه این سوره، مدنی است؛ یعنی تمامی آیات آن در مدینه، نازل شده است. همچنین متفقند بر اینکه تعداد آیات آن، یازده آیه است که

^۱ - صحیح البخاری: ۸۶۰؛ صحیح مسلم: ۱۳۹۸ (متفق علیه).

^۲ - صحیح البخاری: ۵۰۸۸؛ صحیح مسلم: ۸۵۹ (متفق علیه).

^۳ - صحیح البخاری: ۹۳۷؛ صحیح مسلم: ۸۸۲ (متفق علیه).

^۴ - صحیح البخاری: ۶۲۷۹؛ مسلم: ۸۵۹ (متفق علیه).

همگی در سال ششم هجری - همان سالی که قلعه خیبر، فتح شد - نازل شده است؛ ابوهریره - رضی الله عنه - در همین سال مسلمان شد.

این سوره از نظر ترتیب بندی سوره های قرآن، شصت و دوم است، اما از نظر ترتیب نزول، صد و ششمین سوره است؛ پس از سوره «تحریم» و پیش از سوره «تغابن» نازل شده است که هر دو در جزء بیست و هشتم قرآن، قرار دارند.

واجب شدن نماز جمعه، سابقه بیشتری از نزول این سوره دارد؛ زیرا پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - پیشتر و زمانی که به مدینه، تشریف آورد (روز هجرتشان) وقتی نزد خانه های بنی سالم بن عوف در اطراف مدینه رسید زمان ادای نماز جمعه بود و در همان جا خطبه جمعه را ایراد فرمود و در آن خطبه، فرضیت نماز جمعه را تبیین نمود. پیش از حضور ایشان نیز مردم مدینه، نماز جمعه می خواندند اما هنوز واجب نشده بود. پس از آن بود که با گفتار، فعل و فرمان پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - واجب شد. اینکه این سوره مبارک بر داشتن عزم و اراده برای نماز جمعه، تأکید می کند جهت یادآوری بیشتر درباره وجوب آن است تا اهمیت بیشتری برای آن قائل شوند؛ همچنانکه ان شاء الله این امر در ادامه کتاب، تبیین می شود.



معنای کلی آیات سوره جمعه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده و مهربان.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱)

هر آنچه در آسمان ها و زمین است خداوند پاک و منزّه را یاد می کند؛ خداوند قادر و بی نیاز، خداوند حکیم و دانا.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲)

خدای بزرگ است که در میان این قوم درس ناخوانده فرستاده‌ای برای خود برگزیده است تا قرآن را بر آنان تلاوت کند و پیام خدای بزرگ را به بدیشان برساند و وجودشان را بیالاید و قرآن، سنت و حکمت را به ایشان آموزش دهد در حالیکه پیشتر در گمراهی آشکار و عیانی قرار داشتند.

وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)

همچنین مردمانی دیگر که هنوز در صف و گروه ایشان قرار نگرفته‌اند؛ خدای بزرگ، توانمند و داناست.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٤)

این فضلی است از جانب خداوند که آنرا به کسانی می‌بخشد که خود می‌خواهد، خداوند بزرگ، صاحب فضل و خیر فراوان است.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٥)

نمونه و مثال کسانی که از آنان پیمان گرفته شد تا به تورات پایبند باشند و در حیاتشان آنرا پیاده کنند اما این پایبندی را زیر پا گذاشتند و بر اساس توجیهات تورات، حرکت نکردند همچون الاغ است که باری از کتاب بر او حمل کنند! به راستی کسانی که نشانه‌های خداوند بزرگ را تکذیب می‌کنند افرادی بدکردار و خرابکار هستند و خداوند ستمگران را رهنمون نمی‌کند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٦)

بگو: ای کسانی که خود را هدایت یافته می‌پندارید اگر گمان می‌کنید و فریفته شده‌اید به اینکه تنها شما اولیای خداوند هستید و او همراه و پاسدار شماست نه مردمان دیگر، پس آرزوی مرگ کنید و آنرا بطلبید اگر راست می‌گویید تا زودتر به دیدار خداوند بزرگ برسید.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷)

اما آنان هرگز و تا ابد راضی نخواهند شد یکبار آرزوی مرگ کنند؛ زیرا می دانند چه گفتارها، کردارها و تصمیمات و اقرارهایی داشته اند ، می دانند تا چه اندازه کدر بین و کجرو بوده اند و چه قدر حرکتشان گنگ و مواضعشان منحرف و وارونه بوده است؛ چه قدر نیتشان ناپاک و اعمالشان پوچ و باطل بوده است. از این روست که هرگز آرزوی مرگ نمی کنند. از خوف محاسبه و سوال و جواب است که تا این حد بر جاودانگی و عدم مرگ، اصرار دارند. خداوند بر ستمکاران آگاه است.

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

بگو: مرگی که شما از آن گریزانید بالاخره در مسیرتان قرار خواهد گرفت سپس نزد خدای بزرگ نیز باز خواهید گشت که داننده آشکار و نهان است او بر هر امر معلوم و نامعلومی، آگاه است و آنها را می داند. سپس شما را به همه اعمال و کردارتان آگاه خواهد کرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر روز جمعه برای نماز (نماز جمعه)، اذان داده شد بلافاصله به سوی ذکر و یاد خداوند بشتابید و خرید و فروش را جهت این امر، ترک کنید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید و به آن پی ببرید.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰)

هرگاه نماز به پایان رسید به معامله و خرید و فروش خود بازگردید و برای کسب رزق و روزی و مایحتاج زندگی در زمین، پراکنده شوید. اما این نکته را نیز از یاد نبرید که حتی در موقع معامله و کسب روزی نیز با نیت، گفتار و کردار، خدا را یاد کرده باشید و امیدتان به فضل و رزق و روزی خداوند بزرگ باشد. خدا را فراوان یاد کنید تا سرافراز شوید.

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱)

به محض اینکه معامله و تجارتي را دیدند و بزم و لهو و لعبی را شنیدند به سرعت به سوی آن شتافتند و به استقبالش رفتند و تو را ایستاده (در حال بیان خطبه) تنها گذاشتند! بگو: آنچه نزد خدای بزرگ است از آن کاسبی و بزم و لهو بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

مقاصد و اهداف این سوره مبارک

۱- اولین مقصد از نزول این سوره، بیان اهمیت و جایگاه نماز جمعه است که باید مسلمانان بر آن نگهداری بورزند و در زمان نماز از کار و کسبشان دست بکشند و بی‌درنگ خود را به نماز برسانند.

۲- تأکید بر این نکته که پیامبر - علیه الصلاة والسلام - در میان عربهای بیسواد و درس‌ناخوانده، ظهور کرد تا پیام خود را در همه جهان منتشر کند. این ردی است بر سخنان و آرزوهای یهودیان که می‌گفتند آخرین فرستاده خدا از ایشان خواهد بود.

۳- تأکید بر جایگاه والای پیام‌خدایی و فضل‌خدای بزرگ بر بشریت به نحوی که این دین را به سوی آنان فرستاده است تا برنامه زندگیشان به صورت فردی و گروهی شود و به وسیله آن خوشبخت و سرافراز گردند.

۳- مبارک شمردن روز جمعه: این خود به منزله استقلال مسلمان و خارج شدنش از سایه دیگران است چه آنکه پیشتر در آن سرزمین بر اساس دین و آیین یهودیان، روز شنبه مبارک شمرده می‌شد و به عنوان روز استراحت و تجمع مردم، تلقی می‌گشت.

۴- رد گزافه‌گویی و کبرورزی یهودیان: در اینکه گویا تنها آنان اولیای خدا هستند و تنها کسانی نزد خداوند بزرگ مقبول هستند که بر دین و منهج آنان باشد. اینگونه افتخار و غرورشان شکسته شد؛ امری که به وسیله آن به عربها فخر

می فروختند و می گفتند: ما قوم و قبیله مختص خداوند هستیم زیرا دین را به صورت ویژه به سوی ما فرستاده است.

۵- سرزنش مسلمانانی که از شوق دارایی و سامان دنیا، فکر و ذکرشان از نماز جمعه، غافل می شود؛ زیرا سبب نزول خود سوره نیز چنین اتفاق و ماجرای بود که رخ داد؛ آنگاه که مردم در مسجد، حضور داشتند و پیامبر - علیه الصلاة والسلام - در حال بیان خطبه بود وقتی صدای از راه رسیدن کاروان بازرگانی شام به گوششان رسید - طبق رسم آن زمان که برای چنین امری بر طبل و دف می زدند - نماز جمعه را رها کردند و به سوی کاروان شتافتند. از این رو خداوند به شدت از آنان گله کرد که چه طور آنان دارایی و ثروت دنیایی را از نماز و ذکر خداوند مهمتر و با ارزشتر، تلقی می کنند!؟



شرح و تفسیر آیات

درس اول

آیه اول

« يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ »

« هر آنچه در آسمان ها و زمین است خداوند پاک و منزّه را یاد می کند؛ خداوند

قادر و بی نیاز، خداوند حکیم و دانا »

در ابتدای تفسیر سوره حشر در مورد واژه «تسبیح»، تسبیحات و ذکرگویی هستی و هر آنچه در آن است صحبت کردیم؛ برخی از آنان با لفظ و گفتار، تسبیح می گویند؛ همچون انسان، ملائکه و اجنه. برخی دیگر، ذکرگویییشان با زبان حال است؛ همچون جانداران و جهادات. ما معتقدیم که همه هستی خدا را ذکر می گویند و در مقابل او اظهار فرمانبرداری می کنند و او را ذکر و تسبیح می گویند اما بدون تردید ما تسبیحات آنان را درک نمی کنیم؛ همچنانکه خداوند بزرگ فرموده است: « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ » [الاسراء: ٤٤]؛ «هر آنچه در هستی است خداوند را ذکر و تسبیح می گوید اما شما ذکر و تسبیحشان را درک نمی کنید».

در اینجا نیز بر این نکته تأکید می کند که هر آنچه در آسمان ها و هر آنچه در زمین، وجود دارد خداوند بزرگ را تسبیح می گوید؛ تا این امر، مسلمانان را سوق

دهد و تشویقشان کند که در روز جمعه آن قدر به آز و شتاب دنیوی مشغول نشوند که ذکر و یاد خدا از خاطرشان برود یا اینکه خداپرستیشان - در این روز مبارک - حتی نباید همچون سایر روزهای عادی باشد چه برسد به اینکه به سبب مشغول شدن به کسب رزق و روزی و یافتن پول و سامان از یاد خداوند غافل شوند به نحوی که حتی در زمان برپاشدن نماز جمعه نیز نتوانند در آن حضور بیابند؛ عبادتی که خود انواع و اقسام تسبیحات و ذکر خداوند را در خود جای داده است!

در این آیه به شیوه فعل مضارع می‌فرماید: «يُسَبِّحُ» تا اینگونه مداومت و همواره بودن ذکر و تسبیحات مخلوقات و آفریده شدگان را نشان دهد که کوتاهی نمی‌ورزند و با فعالیت و کوشایی فریضه‌ای که بر دوششان قرار دارد را ادا می‌کنند. این یک گله و انتقاد غیر مستقیم است که ای مسلمانانی که کوتاهی می‌ورزید چرا شما نیز اینگونه نیستید؟!

در انتهای آیه، این چهار نام مبارک قرار دارد: «الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» که دو نام پایانی پیشتر در سوره‌ی حشر نیز آمده بودند (و ما آنرا شرح کردیم)؛ هدف آن است که اینگونه یادآوری نماز و ذکر و تسبیحات را بیشتر برای آنان مورد تأکید، قرار دهد؛ گویی خطاب به آنان می‌فرماید: چرا به معامله و سامان و دارایی دنیوی بیشتر از مجالس ذکر و یاد خداوند منزّه و مبارک و قدرتمند و دانا مشغول می‌شوید؟! مگر نه آنکه هرکس در مجلس و محضر صاحبان قدرت و

بزرگان حضور می‌یابد پیوسته دوست دارد که آنجا بماند و بدون کسب اذن نیز نمی‌تواند مجلس را ترک کند! پس چرا شما اینگونه سهل انگارانه و غیرمسئولانه، مجلس ذکر خداوند، نماز، مسجد و محضر فرستاده خداوند بزرگ را رها می‌کنید و به سرعت خارج می‌شوید و خود را به کاروانی بازرگانی می‌رسانید که اصلاً معلوم نیست سهمی از آن به شما می‌رسد یا خیر؟!!

«الْقُدُّوس»: پاکی و مبراً بودن از هرگونه عیب و نقص است؛ این پاکی و مبارکی، ذاتی است و چنین نیست که «مقدَّس» شده و نیاز به فاعل خارجی داشته باشد تا او را مبارک، قرار دهد. خدایی که چنین وضعیتی را داراست و شما در خانه‌اش حضور یافته‌افید و در مقابل او قرار گرفته‌اید چگونه او را برای سهمی دنیایی رها می‌کنید؟

«الْعَزِيزُ»: صاحب قدرتی است که نیازمند نیرو و توان هیچ احدی نیست بلکه بلعکس آنان که در خدمت او باشند و بندگیش را اعلان کنند «عزیز» می‌شوند و این برای آنان مایه مباهات است؛ مادام که چنین است شما چگونه برای سهمی از دنیا او را ترک می‌کنید؟

«الْحَكِيمُ»: خداوند بزرگی که داناست و هرکاری را در مکان و زمان شایسته و مناسب خود انجام می‌دهد اکنون را برای نماز، تعیین کرده و قبل و بعد از آن را به کسب رزق و روزی و یافتن سامان و دارایی اختصاص داده است. بنابراین با خردمندی و تعقل و درک و فهمتان نمی‌گنجد که اینگونه برای متاعی دنیوی

نمازتان را رها کنید و مکان و زمان نماز و جمعه را ترک بگویید برای چنین متاعی که نمی دانید آیا سهم و روزی شماست یا خیر؟!

اسماء مبارکی که در این آیه، ذکر شده است یادآوری همان رفتار ناپسند است که چگونه ممکن است شما در خانه خدا و در خدمت پیامبرش - علیه الصلاة والسلام - و در مجلس ذکر و یاد خداوند « الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ » باشید اما زمان، مکان و امر را آنقدر بزرگ نشمارید و بدون تأمل - و بدون کسب اذن - سراسیمه از آنجا بیرون بیایید؟ آیا شما به نماز ایستاده‌اید؟ در محضر خداوند مالک و صاحب قدرت و دانا و پاک و داننده مطلق!



درس دوّم

آیات دوّم، سوّم و چهارم

آیه دوّم

« هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ »

« خدای بزرگ است که در میان این قوم درس ناخوانده فرستاده‌ای برای خود
برگزیده است تا قرآن را بر آنان تلاوت کند و پیام خدای بزرگ را به بدیشان
برساند و وجودشان را بپالاید و قرآن، سنت و حکمت را به ایشان آموزش دهد در
حالی‌که پیشتر در گمراهی آشکار و عیانی قرار داشتند».

« بَعَثَ »: این واژه چندین معنا دارد؛ در اینجا به معنا و مفهومی کلی آمده است که
سایر معانی را در بر می‌گیرد.

اصل « بَعَثَ » معانی زیر را در بردارد:

۱- برپاشدن گرد و غبار و پراکنده شدن آن که موجب ایجاد گردباد می‌شود و
مکان‌های فراوانی را در بر می‌گیرد. ناظر به همین معناست که خداوند بزرگ می

فرماید: « قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ » [الأنعام: ۶۵]؛ «خداوند آنقدر تواناست که شما را دچار عذاب و عقابی کند که بالا و پایینتان را در بر بگیرد».

۲- زنده شدن بشریت و پراکنده شدنشان در روز حشر؛ همانگونه که بسیاری از آیات «بعث» بر آن تأکید کرده‌اند؛ مانند: « وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ » [الأنعام: ۳۶]؛ «مردگان را خداوند بزرگ دوباره زنده می‌کند سپس نزد او باز می‌گردند» یا « وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » [نحل: ۳۸]؛ «در نهایت تأکید و غایت قطعیت به خداوند بزرگ، قسم می‌خورند که او هرگز هیچ کدام از آنان را زنده نخواهد کرد آنگاه که می‌میرند! بله آنان را زنده خواهیم کرد، این عهد و پیمانی است که آنرا به انجام خواهیم رساند. اما بیشتر مردم این را نمی‌دانند و بدان پی نمی‌برند».

۳- فرستادن پیامبران که به منزله زنده کردن دوباره دل مردمان است و به وسیله اخلاص نیت، آباد می‌شود و عقل و خردشان - به وسیله خداشناسی صحیح و درست - این هستی را متصور می‌شود و همراه با آن به جنبش و تکاپو می‌افتد؛ چنانکه می‌فرماید: « وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا » [القصص: ۵۹]؛ «هرگز امکان نداشت خداوند بزرگ، آن منطقه را نابود سازد و از بین ببرد پیش از آنکه از مکه، فرستاده خود را برگزیند و پیام خود را از طریق او بفرستد». همچنین «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا

الطَّاعُوتَ» [نحل: ۳۶]؛ «بدون تردید از میان تمامی امت ها (اقوام و ملل) فرستاده برگزیده ایم و به سوی مردم فرستاده ایم (تا این پیغام را ابلاغ کنند که): خداوند بزرگ را پرستید و به طاعوت^۹ نزدیک نشوید».

۴- مقام و درجه ای که خداوند بزرگ به انسان های مخلص می بخشد که پیام خداوند را در نهایت کارآمدی حمل کرده اند و آن را صادقانه ابلاغ نموده اند. اینان شایسته پاداش ویژه و جایزه بی نظیر خدای بزرگ هستند که در رأس همه آنان پیشوا و سرورمان - علیه الصلاة والسلام- قرار دارد که خداوند خطاب به او می فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ [الاسراء: ۷۹]؛ «بخشی از شبها را به نماز شب و قرائت قرآن اختصاص بده چه آنکه این امر بر تو فرض است تا خداوند بزرگ آن مقام و پایه و حرمت مدح شده را به تو ببخشد».

در این آیه نیز خداوند بزرگ درباره برگزیدن سیدنا محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - سخن می گوید که چگونه او را مایه زنده کردن دل و روح و انسانیت عربها و سپس ملت های دیگر قرار داد به نحوی که هرکدام از یاوران بزرگوارش به قله تقوا رسیدند و به چنان پیشرفت و جایگاهی نایل شدند که خداوند در دنیا به آنان مژده

^۹ طاعوت: عبارتست از شیطان، بت و هرچیز دیگری غیر از خداوند بزرگ که پرستیده شود و آنکه قانونگذاری می کند و به غیر دین خداوند، حکم می نماید و آنکه داوری و قضاوت نزد او برده می شود تا به وسیله چیزی غیر از دین خداوند میان آنان داوری کند.

دهد که از ایشان راضی شده است؛ «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» [الفتح: ۱۸]؛ «قطعاً خداوند از مسلمانانی راضی گشت که در زیر آن درخت به تو بیعت دادند».

«الْأُمِّيَّينَ»: مردمان درس ناخوانده که مراد، مردمان عرب است؛ افراد اندکی از آنان که باسواد بودند نیز بی سواد محسوب می شدند؛ زیرا از یک سو تعدادشان به چنان اندازه‌ای نرسیده بود که وصف «بی سواد» عرب ها را دگرگون سازد همانطور که مثلاً یهودیان را بی سواد و درس ناخوانده نمی گفتند. از طرف دیگر درس خوانده و نخوانده‌ی آنان باز بی سواد محسوب می شد زیرا اهل کتاب نبودند و بر یک مسیر روشن خداپرستی قرار نداشتند.

«الْأُمِّيَّينَ»: گویی چنین شخصی نادان و بی سواد مادرزاد، خوانده می شود؛ یعنی همچون زمانی است که از مادر زاده شده و درس ناخوانده و نادان بوده است، اکنون که بزرگ شده همچنان بر همان بی سواد مادرزاد، قرار دارد و چیزی یاد نگرفته است!

«مَنْهُمْ»: از میان آنان. حرف «مَنْ» (به معنای از) برای جدا کردن جزء از کل به کار برده می شود؛ یعنی او فردی است از آنان. ذکر شدن این حرف و ضمیری در کنار آن (مَنْهُمْ) در اینجا حاکی از نشان دادن چندین حالت است:

۱- ای عرب ها! فضل بزرگی که خداوند به شما بخشیده است را ارج نهید به نحوی که آخرین پیامبر خود -علیه الصلاة والسلام- را از میان شما برای جهانیان

برگزیده است؛ پس شما شایستگی بیشتری برای تسریع در اطاعت و پیروی از او دارید.

۲- شما همگی درس ناخوانده هستید و این پیامبر برگزیده از میان شما - علیه الصلاة والسلام - نیز چنین است، اما شما به وسیله این پیام خدایی از اهل کتاب پیشی می‌گیرید؛ همان کسانی که شما آنان را بهتر از خود می‌پندارید!

۳- این پیامبر - علیه الصلاة والسلام - از شماست و همگی او را می‌شناسید؛ می‌بایست زودتر و بهتر پیرو او شوید. مگر نمی‌بینید که خداوند پیامبرانی را به سوی قومی غیر از قوم خودشان فرستاده اما موضع آن اقوام در مقابل آن پیامبران - علیهم السلام - از موضع شما بهتر، مومنانه‌تر و جوانمردانه‌تر بوده است! همانطور که سیدنا یونس - علیه السلام - را به نینوا فرستاد یا سیدنا لوط را به سوی قوم سدوم و سیدنا الیاس را نزد کنعانی‌ها فرستاد (در منطقه صیدای لبنان امروزی) که بتی به نام «بعل» را می‌پرستیدند. بنابراین پیامبری که ما به سوی شما فرستاده‌ایم - علیه الصلاة والسلام - غریبه نیست و تازه در منطقه شما پا نگذاشته است.

۴- مبعوث شدن این پیامبر بزرگوار - علیه الصلاة والسلام - در میان عرب‌ها اجابت دعای سیدنا ابراهیم - علیه السلام - است آنگاه که در کنار کعبه دعا و مناجات می‌کرد: «رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ» [البقره: ۱۲۹]؛ «پروردگار ما! از میان آنان فرستاده‌ای برای

خود برگزین تا آیات و فرامین تو را برای آنان تلاوت کند و خواندن کلامت را به آنان آموزش دهد و درونشان را پالوده و اخلاق و منششان را متعادل و متوازن سازد».

۵- هدف از ذکر «الْأُمِّيِّينَ»، تأکید است که معنی آن عبارتست از عرب های آن دوره؛ زیرا:

الف- در چند جای قرآن می فرماید: «بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا»؛ «از میان آنان فرستاده ای برای خود برگزید». در آن دعای سیدنا ابراهیم -علیه السلام- نیز که فرمود: «رَسُولًا مِّنْهُمْ»؛ «فرستاده ای از خودشان» نیز مراد همان اعراب است که بی سواد و درس ناخوانده بودند و این دعا در موردشان اجابت یافت.

ب- پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - می فرمود: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسُبُ»^۱؛ «ما امتی درس ناخوانده هستیم؛ نه می نویسم و نه حساب، بلد هستیم». مراد از این حدیث، حکم مجموع عربهاست نه فرد فرد باسوادها و درس خوانده هایشان؛ همچون سیدنا عمر و سیدنا علی -رضی الله عنهما- که هر دو باسواد بودند.

ج- یهودیان، جهت کاستن از منزلت و احترام پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام- می گفتند: او پیامبر درس ناخوانده هاست!؛ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي

^۱ - صحیح البخاری: ۱۸۱۴؛ صحیح مسلم: ۱۰۸۰.

الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ»؛ «این بدان سبب است که آنان می‌گفتند: ما کاری به پیامبر درس‌ناخوانده‌ها نداریم و از او پیروی نمی‌کنیم». پیامبر خدا -علیه‌الصلاة والسلام- به ابن‌صیاد که یکی از مشهورترین یهودیان بود فرمود: «أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟.. فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ..»^۱؛ «آیا شهادت می‌دهی به اینکه من فرستاده خدا هستم؟ گفت: شهادت می‌دهم که پیامبر بیسوادها هستی..».

۶- بحث از سواد نداشتن پیامبر خدا -علیه‌الصلاة والسلام- آنجا که می‌فرماید: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» [الأعراف: ۱۵۷]؛ «آنان که از پیامبر درس‌ناخوانده تبعیت می‌کنند» و همچنین درس‌ناخوانده بودن قومش، برای اظهار معجزه پرورش دادن آن نسل طلایی و ویژه صحابه است؛ زیرا درس‌ناخوانده بودن پیامبر خدا -علیه‌الصلاة والسلام- هرگز مانع ادای وظایف و مسئولیت‌های دعوت به اسلام و پرورش و توجیه امتش نشد که وظیفه پیامبران درس‌خوانده پیش از خود بود؛ همچون سیدنا موسی، سیدنا سلیمان و سایر بزرگواران دیگر-علیهم‌السلام-.

همچنین بی‌سوادی قومش - که عربهای آن دوره بودند- هرگز مانع رسیدن آنان به قله مرتفع و باشکوهی نشد که اینگونه رضای خدا را در همین دنیا کسب کنند و آنقدر صالح، فراوان و موثر باشند و اینگونه دین را ابلاغ نمایند. بیسوادی هیچ کدام از آنان عرصه را بر هدایت و توجیه و پرورش تنگ نکرد که در مقصد و

^۱ - صحیح البخاری: ۵۸۲۱؛ صحیح مسلم: ۵۳۴۶.

هدف رسالت، وجود دارد: «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»، «وَيَزَكِّيهِمْ»، «وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». از این روست که در اینجا با حالت تأکید فرمود: «مَنْهُمْ» یعنی هم از این قوم است که درس ناخوانده هستند و هم خود ایشان از درس ناخواندگان است.

۷- اشاره‌ی پنهان دیگری نیز در این آیه وجود دارد و آن اینکه این پیامبر درس ناخوانده -علیه الصلاة والسلام- مجموعه مسئولیتی شامل پیشوایی، معلمی و رهبری پرورشی انجام داده است که هرگز چنین اموری از شخص درس ناخوانده بر نمی آید! همچون تلاوت (يَتْلُو)، پرورش (وَيَزَكِّيهِمْ) و تعلیم (وَيَعَلِّمُهُمْ)؛ مسئولیت ایشان تنها محدود به این نبود که آنان را باسواد و پرورش یافته کند و مسئولیتش به اتمام برسد بلکه آنان را امتی پیشوا و بناکننده تمدن و شهرستانیت، قرار داد!

«رَسُولًا»: رسول عبارتست از فرستاده شده اما اصل آن به معنی مخاطب قرار دادن، رفتار سنگین و مناسب و آرام و همراه با تأمل است؛ از این روست که شخص فرستاده شده «رسول» نامیده شده است. همچنین وقتی خواسته‌اند شخصی را آرام کنند تا با آرامش و طمأنینه، صحبت و رفتار کند خطاب به او گفته‌اند: «عَلَى رُسُلِكَ». شخص فرستاده شده ممکن است حامل سخن و موضع باشد همانگونه که ممکن است نامه و پیغامی را ابلاغ کند. پیامبران-علیهم السلام-، مبلغ و رساننده هردو بودند.

سیدنا موسی در مورد خود و برادرش هارون -علیها السلام- خطاب به فرعون فرمود: «إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ» [طه: ۴۷]؛ «ما هردو فرستاده‌ی پروردگار تو هستیم». همچنین قرآن، خطاب به عرب‌ها می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» [التوبة: ۱۲۸]؛ «بدون تردید فرستاده خداوند از خود شما به سویتان آمده است».

ممکن است فرستاده خداوند، فرشته باشد همانطور که فرشتگان خطاب به سیدنا لوط فرمودند: «إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ» [هود: ۸۱]؛ «آرام باش و غم مخور، ما فرستاده پروردگار تو هستیم، دشمنان هرگز دستشان به تو نخواهد رسید». همچنین: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا» [هود: ۷۷]؛ «وقتی فرستادگان ما (فرشتگان) نزد لوط -علیه السلام- رفتند»، همچنین: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى» [العنكبوت: ۳۱]؛ «وقتی فرستادگان ما (فرشتگان) مژده موعود را به ابرهیم -علیه السلام- رساندند» (مژده اعطای فرزند پسر به او).

همچنانکه ممکن است این فرستاده از انسان‌ها باشد؛ مانند پیامبران بزرگوار -علیهم الصلاة والسلام-: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» [آل عمران: ۱۴۴]؛ «محمد -علیه الصلاة والسلام- فرستاده‌ای بود از جانب خداوند بزرگ به سوی شما»، همچنانکه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» [المؤمنون: ۵۱]؛ «ای فرستادگان خدا! از روزی حلال و پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم بخورید و اعمال نیک انجام دهید».

همچنین ممکن است فرستاده، باد و باران باشد: «وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مَدْرَارًا» [الأنعام: ۶]؛ «باران بسیار ریزان را بر آنان فرو فرستادیم».

همانطور که ممکن است شیطان باشد: «أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ» [مریم: ۸۳]؛ «مگر مشاهده نمی کنید که ما اینگونه شیاطین را بر کافران فرو فرستاده‌ایم».

در اصطلاح شرع، «رَسُول» عبارتست از آن دسته از پیامبران و فرستادگان خدا که پیام مستقل و ویژه خود را دارند؛ همچون سیدنا نوح، سیدنا ابراهیم، سیدنا موسی و سیدنا عیسی-علیهم السلام-. اما «نبی» آن پیامبر خداست که - اگرچه بر او وحی، نازل می شود - اما پیام مستقل خود را ندارد بلکه ادامه دهنده پیام و مسیر پیامبر پیش از خود است و مردم گمراه و منحرف را به دین باز می گرداند؛ از این روست که گفته می شود هر «نبی» ای رسول نیست اما هر «رسولی»، «نبی» است؛ سلام و درود خداوند بر همه آنان باد.

«يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ»:

«يَتْلُو»: آن را تلاوت می کند و می خواند، اما این واژه در زبان عربی، تفاوت فراوانی با «يَقْرَأُ» دارد؛ اگرچه در زبان کوردی (و فارسی) هر دو عبارتند از قرائت و خواندن:

اصل «يَتْلُو»، «تَلَوْ و تلاوة» است که مصدر هستند و عبارتند از پشت سر هم آوردن بدون اینکه چیزی در میان آنها فاصله بیاندازد؛ مانند «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» [الشمس: ۱-۲]؛ «قسم به خورشید و زمان مرتفع شدن آن، قسم به ماه که به دنبال خورشید می آید»؛ یعنی آمدن ماه بلافاصله پس از خورشید. مراد، تبعیت ماه از خورشید و پشت سر آمدن آن و اقتدا و دریافت ماه از خورشید است؛ زیرا نیرو و انرژی خورشید، اصل است و ماه، نور خود را از آن دریافت و همچون آینه نور آن را بازتاب می کند؛ از این روست که خداوند درباره آنها می فرماید: «وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا» [الفرقان: ۶۱]؛ «خداوند بزرگ، خورشید را در آسمان، چراغ قرار داده و ماه را تابان و درخشان کرده است»؛ چه آنکه نور و درخشش خورشید از ذات خودش است اما نور ماه به صورت مفعول به، ذکر شده است؛ از این روست که فرمود: «مُنِيرًا»؛ زیرا ماه به خودی خود همچون خورشید، تابان و نورانی، نبوده بلکه نورش را دریافت کرده است. همچنین می فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» [یونس: ۵]؛ «خداوند بزرگ کسی است که خورشید را درخشان و ماه را تابان کرده است».

برای خواندن کتاب آسمانی از لفظ «تلاوة» استفاده می شود زیرا قرائت و خواندنی است که بایستی پس از آن بلافاصله، عمل بیاید؛ زیرا حکم و فرمان خداوند بزرگ است. بنابراین با مطالعه و خواندن شعر و داستان بسیار متفاوت است. خداوند درباره تلاوت قرآن کریم می فرماید: «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» [المؤمنون: ۵۱]؛ «مگر

همین کافی نیست (به عنوان مدرک راستگویی تو و آمدن وحی) که ما این کتاب را بر تو فرو فرستاده‌ایم که برای آنان نیز تلاوت می‌گردد و آن را می‌شنوند؟ این خود، رحمت و مهربانی و یادآوری است برای کسانی که به خداوند بزرگ و وحی پیشین ایمان دارند». این گله و انتقادی است نسبت به اهل کتاب که: شما می‌دانید وحی چیست و این وحی را با چشمان خود مشاهده می‌کنید؛ شما در قیاس با دیگران اولویت بیشتری نسبت به ایمان آوردن به آن داشتید.

بنابر آنچه گذشت تلاوت، مختص فرموده‌های خدای بزرگ است؛ بنابراین آنچه که در عصر حاضر، مرسوم شده به نحوی که برای دستورات و فرامین رئیس، پادشاه و حاکمان عصر گفته می‌شود «تلاوة البیان»، «یتلو قرارات رئیس»، «تَلَى البیان الأمیری» و ... زیر پا گذاشتن حد و مرز و رفتاری طاغوتی است!!

وظیفه و مسئولیت رسالت از اینجا آغاز می‌شود که او «آیاته» (آیات و سخنان خداوند) را بر آنان تلاوت می‌کند و فرامین خدایی را به آنان ابلاغ می‌نماید و این پس از مسئولیت تزکیه (پالوده کردن درون) و تعلیم (یاد دادن) قرار دارد.

- «آیات»، جمع «آیه» است؛ علامه راغب اصفهانی درباره آن می‌فرماید: عبارتست از نشانه آشکار و روشن هر چیزی. حقیقت آن عبارتست از اینکه مدرک و دلیل چیز دیگری می‌شود که ممکن است پنهان و نامعلوم باشد اما ظهور این آیه و نشانه، دلیل و حجت وجود و یافتن امر پنهان و ناپیدا می‌گردد؛ همچون وجود مشعلی که به وسیله آن راه، تشخیص داده می‌شود یا سنگهایی که در آب

گذاشته‌اند تا انسان بتواند با عبور کردن از روی آنها به آن سوی آب برود و یا هر نشانه دیگر راه؛ در هر جایی این نشانه‌ها دیده شود می‌دانند که این مسیر و راه است، چه در امور محسوس و برجسته باشد و چه در امور معقول. همچنین هر آفریده شده و مخلوقی، دلیل و نشانه آفریننده و خالق است. ذکر واژه «آیه» در قرآن بدین منظور است که دلیل و مدرکی گردد بر امر ناپیدا و پنهانی که درباره آن ذکر شده است. تمامی واژگان، جملات، عبارات و آیات سوره‌های قرآن، دلیل و نشانه اموری است که درباره آن سخن می‌گویند.^۱

از این تعریف و تحلیل راغب اصفهانی، مشخص می‌گردد که «آیات» خدای بزرگ بر چند دسته هستند:

۱- «آیات هستی، زندگی و انسان»: که دلیل و حجت بر توانایی و علم و دانش خداوند بزرگ هستند؛ از جمله این دسته تمامی مخلوقات است از یک سیاره گرفته تا یک الکترون، همچنین زندگی، زنده کردن دوباره، مرگ و میراندن جاندارانی چون فیل و انسان تا زنده کردن و میراندن یک سلول. همچنین است جهان انسان: جسم، روان، احساس و روحش که هرکدام در بردارنده‌ی هزاران دلیل و نشانه بر توانایی و علم و حکمت پروردگار است؛ نمونه آن (در قرآن) انواع مختلف آیاتی است که پس از عبارت «وَمِنْ آيَاتِهِ» ذکر می‌شود.

^۱ - راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ قرآن: ۱۰۱-۱۰۳.

۲- آیات پدیده‌ها: آنها که پیوسته تکرار می‌شوند تا امر دیگری را نشان دهند و مقصد و منظور از آنها جلب توجه و تشویقی است به سوی خداشناسی، خدا پرستی و توبه؛ از جمله این آیات است: پدیده‌های باران، باد، نور خورشید و مشابه آنها که رحمت، محسوب می‌شوند. همچنین است پدیده‌های ناگوار هستی؛ همچون: سیل، زمین لرزه و... که عذاب و ندا هستند و می‌خواهند مردم به سوی خدای بزرگ بازگردند: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ» [فصلت: ۱۶]؛ «چند روز شوم پیوسته، باد دبور سرد و شدید را بر آنان (قوم عاد) وزانیدیم تا در همین زندگی دنیوی آنان را با عذابی ناتوان کننده، مواجه سازیم؛ قسم به خداوند، عذاب آنان در آخرت، شدیدتر و خوار و پست کننده‌تر خواهد بود و هیچ کس وجود نخواهد داشت تا آنان را یاری دهد».

۳- آیات پیام‌خدایی: جهت بیان وجود نشانه نبوت سیدنا محمد -علیه الصلاة والسلام- در توراتی که در اختیار یهودیان آن دوره، قرار داشت می‌فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ» [العنكبوت: ۴۹]؛ «نشانه‌های پیامبری محمد -علیه الصلاة والسلام- که در توراتشان موجود بود در سینه دانشمندانشان نیز قرار داشت. به راستی تنها ستمگران و ظالمان هستند که منکر آیات ما می‌شوند». درباره‌ی خواندن آیات وحی الهی - به صورت کلی - بر اهل کتاب می‌فرماید: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ» [البقره: ۱۲۱]؛ «کسانی که وحی خود را بر آنان

فرو فرستادیم آنرا تلاوت می کنند به نحوی که حق تلاوتش ادا گردد؛ چه آنکه معتقد و مؤمن به آن هستند». درباره خواندن آیات قرآنش نیز می فرماید: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» [المزمل: ۴]؛ «در نهایت طمأنینه و به صورت آشکار و روشن قرآن را تلاوت کن».

تمامی واژه ها و عبارات آیات قرآنی، سند و مدرکی از جانب خداوند بزرگ است. جهت تأمل و دانش بیشتر در این مسأله لازم است کتاب هایی مطالعه شود که در مورد «معجزه بودن» قرآن از حیث بلاغی، قانونی، تاریخی، علمی، عددی و ... سخن می گویند.^۱

بنابر آنچه گذشت در اینجا بحث از مسئولیت نخستین نبوت و رسالت است که عبارتست از تلاوت «آیات» قرآنی که در دعوت خداشناسی و خداپرستی، صدق می یابد تا پرستش و بندگی به صورت صادقانه برای خداوند پاک و منزّه، انجام بگیرد.

«وَيُزَكِّهِمْ»: مصدر آن «تزکیة» عبارتست از پالوده شدن، رشد و نشو و نما. پالوده شدن، وجین کردن و تنقیح قلب از آنکه حامل هدف و مقصدی غیر از خداوند باشد و همچنین است تنقیح گفتار و کلام از سخنان ناشرعی، تنقیح اخلاص و رفتار از حرکات و مواضع ناروا. هر پالوده شدنی خود سبب و علت نشو و نما می گردد؛ از تنقیح و پاکسازی شخصیت گرفته تا پاکسازی دانه و غلات،

^۱ - در کتاب «دیدنی ملکوتی»، بحثی مختصر را به این مسأله، اختصاص داده ام؛ والحمدلله.

پاکسازی اجتماع از حقه‌بازی، فساد و خرابکاری تا پاکسازی قانون و حکم و مقررات حکومتی از امور ناروا و غیر شرعی.

پالوده‌شدنی که از انسان مسلمان، طلب شده است:

۱- ابتدا باید به این نکته، واقف شد که این فضلی است از جانب خداوند به نحوی که او را برای امر پالوده‌سازی برگزیده است و در بلوغ و تکاملش، موفق و سربلند می‌گرداند همچنانکه کوردها می‌گویند: «کار را باید خدا درست کند»؛ زیرا می‌فرماید: «بَلِ اللَّهِ يَزَكِي مَنْ يَشَاءُ» [النساء: ۴۹]؛ «خداوند خود هرکس را که بخواهد پالوده می‌کند». آنچه در این آیه ذکر شده سربلند کردن بندگان در پالوده‌سازی و پذیرفتن آن از او از جانب خدای بزرگ است.

۲- سنت و سیره پیامبر خدا -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- نمونه و الگوی پالوده‌سازی است نه صوفی‌گری‌ای که از دین هندو، زرتشت، مانی و آنچه از سده‌های تاریک مسیحیت، وارد دین اسلام شد.

بحثی فرعی: صوفی‌گری عبارت از زهد مطلوب و موجود در دین اسلام نیست:

صوفی‌گری، منهج و روش و حرکت و مهارسه‌ای است که الف تا یاء آن بر خلاف دین است؛ به ویژه آنچه که از برخی از «پیشوایان» صوفی‌گری، روایت شده است. در اینجا مراد ما سرچشمه اصلی صوفی‌گری است نه «زهد» افرادی چون

شیخ حسن بصری، ابراهیم بن ادهم، شیخ عبدالقادر گیلانی و امام غزالی -رحمت پروردگار بر آنان باد - و سایر افرادی که منهج آنان را در پیش گرفته بودند؛ این مسلک، شرعی و دیگری غیر شرعی است به ویژه آنچه از حلاج، ابن عربی، ابن فارض و دیگران، نقل و روایت شده است.^۱

خدای بزرگ در مورد پیامبرش -علیه الصلاة والسلام- برای ما سخن گفته که ایشان - درود خداوند بر او باد- پیشوا و استاد پالودگی و تصفیه شخصیت ماست؛ به وسیله آنچه آورده و آنچه در مقابل دیدگان، قرار می دهد؛ از این روست که در این آیه پس از «بلاغ» قرآن می فرماید: «وَيُزَكِّيهِمْ»؛ در جای دیگری چنین می فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» [آل عمران: ۱۶۴]؛ «بدون تردید، خدای بزرگ، نعمت و موهبت فراوانی را به مسلمانان بخشید آنگاه که از میان آنان، پیامبری را برایشان برگزید تا پیام خدای بزرگ را به آنان ابلاغ کند و درونشان را پالوده سازد و قرآن را بدیشان تعلیم دهد. همچنین به آنان آموزش دهد که چگونه در وقایع زندگی‌شان در سایه قرآن، حرکت کنند و واقعیت حیات را از جاهلیت به سوی اسلام، متحول بسازند. روشن است که آنان همگی پیشتر در گمراهی آشکار و روشنی قرار داشتند».

^۱ - شرح و بیان و شناساندن بخش صواب و روای منهج و بینش این میدان و تفکیک آن از سرگردانی، انحراف و و شرکیات صوفی گری، شکیبایی، تلاش مداوم، بحث های مفصل و موضع شرعی می طلبید و با حکم ظاهری و سرپایی، این مهم میسر نمی شود.

امام غزالی - رحمه الله - به شیوه‌ای کامل و مرتب، این «تزکیه» را تعریف می‌کند که چهار زمینه ذیل را در بر می‌گیرد:

الف- پاکیزه نمودن ظاهر از پلیدی، نجاست، لکه و چرک.

ب- پاکیزه نمودن اعضای بدن از عصیان، گناه و امور ناروا.

ج- پاکیزه نمودن سینه و قلب و دید و بینش از رفتار و اخلاق نامتعادل و زشت.

د- پاکیزه نمودن درون پنهان از ارتباط و پیوند با غیر خدای بزرگ.^۱

مشاهده می‌کنید که غزالی چه قدر فراگیر و متعادل به این مسأله پرداخته است. این چکیده آزمون و تجربه ثروتمند، کامل و وسیع اوست - رحمه الله - که در عصر و دوره‌ای این تعریف را بیان داشت که به منزله جداسازی و تفکیک طلای خالص و ناب از زیورآلات و بدلیجات زرد رنگ و مس (به ظاهر) فریبنده بود؛ وضعیتی که نتیجه «باطنی» گری حکام اسماعیلی و سرگردانی و فریبکاری صوفی‌زم هندوستان و شبهه‌گرایی بود.

۳- ابزار اثرگذاری و کارایی پالودگی و تزکیه، «عقیده و عبادت» به معنای همه‌گیر آن که عبارتست از خداشناسی و خداپرستی موجود در اسلام می‌باشد که خود عبارت از موارد زیر است:

^۱ - غزالی، إحياء علوم الدين: ۱/۱۱۱.

اول- شناخت خدای بزرگ با اوصاف بی نظیر او که عبارتست از «ربوبیت و اسماء و صفات»

دوم- پرستش خداوند -عز و جل- با اصل قرار دادن یگانگی و تنزه او به شیوه هایی که پیامبر- علیه الصلاة والسلام- تبیین فرموده است که عبارتست از «الوهیت»، همچنین از این طریق که تمامی حرکات و سکونهای تنها برای کسب رضای خدا باشد.

عبادات، تمامی رفتارهای شرعی را در برمی گیرد؛ اما پرداخت زکات، نشانه پالودگی درون، رفتار و دارایی و سامان شده است، از این روست که خداوند درباره زکات می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» [التوبة: ۱۰۳]؛ «سهم زکات را از آنان، دریافت کن تا سبب پالودگی و تزکیه آنان گردد».

۴- مرحله بعد به تلاش و کوشش شخص مسلمان بستگی دارد که تا چه اندازه شخصیت خود را پالوده می سازد و برای آن رنج و تقلاً می دهد تا به سرافرازی نایل گردد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» [الشمس: ۹]؛ « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» [الأعلى: ۱۴]؛ «بدون تردید آنکس که خود را پالوده و تزکیه می سازد سرافراز خواهد شد». بنابراین این راه و مسیری است که ابتدای آن از این سو، نزد بنده مسلمان قرار دارد - که قدم اول را بر می دارد و به سوی خداوند عظیم، حرکت می کند - و انتهای مسیر و آن سر دیگر این راه، نزد خدای بزرگ است که می داند این بنده، صادقانه به سوی او رو کرده و به طرف او در حال حرکت است. بنابراین قطعاً

دستش را می‌گیرد و او را تحت رعایت و نگاه و پرورش خود قرار می‌دهد. از همین رویکرد است که پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام- می‌فرمود: «اللَّهُمَّ أَعْنِي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ»^۱؛ «ای پروردگار بزرگ بر یاد کردن، سپاسگزاری و پرستش نیکت یاریم بده». این دعا از طلب یاری و کمک از خدای بزرگ در مقابل عبادت و پرستش بیشتر سخن می‌گوید؛ هرگاه پرستش بیشتر شود یاری رسانی او نیز بیشتر خواهد شد. اینگونه «عبادت و استعانت» لازم و ملزوم فراوان شدن یکدیگر خواهند شد.^۲

«وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»:

«وَيَعْلَمُهُمُ»: به آنان تعلیم و آموزش می‌دهد.

اول- علم عبارتست از درک حقیقت شیء به همان شیوه و ماهیتی که هست؛ این نیز خود دو نوع است:

^۱ - بخاری، الأدب المفرد: ۶۹۰؛ ابو داوود: ۱۵۲۲؛ نسائی: ۱۳۰۳؛ حاکم: ۲۷۳/۱؛ حاکم می‌فرماید: صحیح است؛ امام ذهبی نیز آنرا تأیید می‌کند. شیخ البانی -رحمه الله- در «صحیح أدب المفرد: ۵۴۳» آنرا صحیح دانسته است.

^۲ - امام ابن تیمیه -رحمه الله- این «عبادت و استعانت» را قانون اصلی توحید الوهیت قرار داده و به تفصیل، بحثی بسیار خدانشناسانه درباره آن ارائه کرده که سراسر جلد اول «مجموع الفتاوی» را به شرح آن اختصاص داده است. مراجعه به آن جهت درک بیشتر «زهد» و تبیین آن بسیار ضروری است.

۱- درک خود آن شیء

۲- حکم دادن در مورد یک شیء به اینکه شیء دیگری متعلق به آن است یا نفی امری از یک شیء که از آن نفی شده است.

شناختن تمامی دشمنان اسلام و پی بردن به برنامه و نقشه‌های آنان در توانایی مسلمانان نیست؛ از این روست که خداوند درباره آنان می فرماید: «لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» [الأنفال: ۶۰]؛ «شما آنان را نمی‌شناسید خداوند آنان را می‌شناسد».

حکم کردن در مورد یک شیء که به وجود شیئی دیگر، بستگی دارد مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ» [المتحنه: ۱۰]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر زنان مسلمان مهاجر نزد شما (به مدینه) آمدند آنان را امتحان کنید که آیا حقیقت دارد و آنان برای رضای خدا هجرت کرده‌اند یا با هدف و مقصد دیگر دنیوی؟ خداوند بر ایمان آنان آگاه است و آنرا می‌داند اما ضروری است که شما درباره آنان اطمینان حاصل کنید. اگر نسبت به اسلامشان آگاه شدید و آنان برای رضای خدای بزرگ، هجرت کرده‌اند ایشان را نزد کافران باز نگردانید». این بخش از آیه (اگر نسبت به اسلامشان آگاه شدید) یعنی شما ابتدا به این امر، علم ندارید؛ پس از آن شما از طریق امتحان و اختبارشان به حقیقت مسلمان بودنشان آگاهی می‌یابید.

دوم- دانش (علم) بر دو کیفیت است:

۱- تتوری: اگر به آن پی برده و دانسته شد اینگونه علم، کامل می‌گردد؛ همچون علم به نیروی جاذبه میان زمین و ماه یا سایر پدیده‌های فیزیکی.

۲- علمی که طی انجام عملی آن، ظهور می‌یابد؛ مانند علم به نماز و عبادات دیگر که باید به صورت عملی، انجام داده شود. جهت حکم بر این دسته تنها علم نظری، کافی نیست.

سوم- علم (در یک تقسیم‌بندی) بر دو بخش است:

۱- بخشی از آن به وسیله خرد و عقل، درک و فهم می‌گردد؛ نمونه آن حقایق علم فیزیک است.

۲- بخش دیگر از طریق شنیدن آن از شخص صادق و راستگو درک می‌شود؛ مانند دانستنیهای مربوط به وحی.

چهارم- دانستنیهایی که گذرا و سریع است؛ بی‌درنگ حاصل می‌شود و می‌گذرد که عبارتست از خبر دادن (اعلام). اما «علم یادگیری» باید از بستر تأمل و طمأنینه برخیزد و زمان لازم و کافی به آن تعلق بگیرد؛ از این روست که در اینجا می‌فرماید: «وَيَعْلَمُهُمْ»؛ همانطور که در جاهای دیگر برای تعلیم و آموزش می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ» [الرحمن: ۱-۲]؛ «خدای بزرگ (و مهربان). که قرآن را بدیشان آموخته است»، یا «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» [البقره: ۳۱]؛ «خداوند تمامی اسامی را به سیدنا آدم -علیه السلام- آموخت». نمونه دیگر فرموده سیدنا سلیمان -علیه

السلام- است: «عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» [النمل: ۱۶]؛ «خداوند بزرگ، زبان پرندگان را به ما آموخته است».

پنجم- مردم در امر دانش و تعلیم، متفاوت هستند؛ گروهی از آنان زیرک هستند و یادگیریشان سریع است و گروهی نیاز به وقت بیشتر دارند: «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» [المجادله: ۱۱]؛ «کسانی که بدیشان علم داده شده است در درجات و رتبه های گوناگون، قرار دارند». همچنین «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» [یوسف: ۷۶]؛ «بالتر از هر صاحب دانشی، دانشمندتر و آگاه تر به آن دانستنی وجود دارد». اما خداوند بزرگ که علم و دانشش ذاتی است و آنرا از دیگری دریافت نکرده است حقیقت همه چیز را می داند که خود او نیز همگی را خلق کرده است؛ از این روست که از جمله صفات خداوند، «عالم» و «علیم» و «عَلَامٌ» است: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» [تغابن: ۱۸]؛ «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [بقره: ۲۳۱]؛ همچنین «وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» [توبه: ۷۸].

هر چیزی که سبب دانستن چیز دیگری گردد «علم» نامیده می شود مانند کوه؛ چنانکه خداوند بزرگ، کشتی روان در دریا را به کوه، تشبیه می کند: «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» [الشوری: ۳۲]؛ از همین رویکرد است که پرچم و

^{۱۸} این آیه دیگری از معجزه علمی قرآن است: کشتی و قایق و هر چیز دیگری که روی آب حرکت می کند همچون کوه هستند؛ دوسوم کوهها داخل در زمین هستند و آنچه ظاهر است یک سوم آن است؛ اجسام داخل در دریا نیز چنین هستند! پس کشتی و کوه از نظر ایستادن، مشابهند. این

بیرق نیز «عَلَم» نامیده شده است؛ زیرا از راه دور نشان می‌دهد که این یک سپاه است و آن یک مرکز حکومتی است. «مَعْلَم» به معنای مشعل نور نیز برگرفته از همین لفظ است و جمع آن «مَعَالِم» است؛ یعنی علامات و نشانه‌هایی که پیوسته راه را نشان می‌دهند.

«الْكِتَاب»: بر وزن «فعال» در اصل، مصدر است اما بعداً آنچه نوشته شده (مکتوب) را «کتاب» گفته‌اند. بنابراین «کتاب» عبارتست از صفحات نوشته شده که به همدیگر پیوست شده‌اند؛ چه آنکه اصل «کتب» نیز به معنی دوختن دهانه مشک و توبره است. وقتی می‌فرماید: «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ» [النساء: ۱۵۳]؛ یعنی «اهل کتابهای آسمانی (تورات و انجیل) می‌گفتند: از آسمان صفحه‌ای نوشته شده بر ما نازل گردد که ثابت کند تو فرستاده خدا هستی».

۱- وقتی در قرآن گفته می‌شود: «الْكِتَاب» به صورت کلی، مراد پیام خدای بزرگ است که از طریق وحی بر فرستادگان بزرگوار، نازل شده است. در مورد پیامبر خدا -عليه الصلاة والسلام- نیز، امر چنین است:

همان چیزی است که ارشمیدس (ارخمیدس) آنرا کشف کرد که عبارت از فشار آب است. ایستادن کوه نیز همچنین است؛ سبحان الله! این امر را قانون روی آب افتادن (الطفو) می‌نامند.

«الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» [البقرة: ۱-۲]؛ «الف، لام، میم. قرآن همان کتابی است که به هیچ شیوه، ظن و گمانی در آن وجود ندارد که از جانب خدای بزرگ است و محفوظ، خواهد ماند؛ زیرا راهنمای متقیان است».

نام های دیگری نیز دارد؛ همچون «القرآن» و «الفرقان». در اینجا مراد، آموزش و تعلیم قرآن است.

۲- پس از ابلاغ قرآن و پالودن شخصیت آنان، نوبت به تعلیم قرآن می رسد که پروسه ای طولانی و مفصل است و نظارت و پرورش مداوم را می طلبد؛ زیرا ابتدا قرآن را آیه به آیه بر آنان تلاوت کرد تا بگوید: دید و منهج و برنامه شما این است پس آنرا یاد بگیرید، مقصد و اهداف آن چنین است پس بدان پایبند شوید و دینداری صادقانه ای را برای خدای یگانه و منزّه انجام دهید؛ چنانکه می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» [النحل: ۴۴]؛ «قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا آنچه را برای مردم، تبیین کنی که بر آنان فرو فرستاده شده است تا در مورد آن اندیشه کنند و در مقابل آن اتخاذ موضع نمایند».

ابتدا قرآن را بر آنان تلاوت کرد، آنگاه آنرا برایشان تبیین نمود؛ زیرا به همین صورت بر حضرتش نازل شد: «فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» [القیامة: ۱۸-۱۹]؛ «وقتی قرآن را برای تو تلاوت می کنیم آنرا دریافت کن و بدان پایبند شو و عین آنرا ابلاغ کن، سپس ما خود آنرا بیان می کنیم (احکام آنرا برایت تبیین می سازیم)».

« وَالْحِكْمَةُ »: راغب اصفهانی می فرماید: «الحكمة إصابة الحق بالعلم والعقل»؛
«حکمت عبارتست از اصابت به حق از طریق علم و خرد»؛ این همان دانش است که
به نظر من دو جانب آن مکمل یکدیگر هستند.

۱- اصفهانی پس از بیان این تعریف کوتاه می فرماید: «حکمت» از جانب خداوند
عبارتست از خلق و آفرینش اشیاء و از جانب بشر، عبارتست از پی بردن او به
ماهیت این اشیاء و به کارگرفتن آن در امور خیرخواهانه. این همان امری است که
خداوند، لقمان را بدان توصیف کرده است:

« وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ » [لقمان: ۱۲]؛ ابن کثیر می فرماید: «یعنی به حقیقت،
درک و فهم دین و خرد نافذ و اصابت به حق در تصمیمات را به لقمان بخشیدیم»
تا عالمانه رفتار کند.

حسن بصری - رحمه الله - می فرمود: «الحكمة» عبارتست از سنت.

امام مالک - رحمه الله - می فرمود: «یعنی درک و فهم و تخصص یافتن در دین».

ابن عاشور می فرماید: «حکمة»، عبارتست از بالاترین پله درک و فهم قرآن و
عمل به آن همراه با درک مقاصد پنهان آن: « وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ
عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ يَعِظُكُمْ بِهِ » [البقره: ۲۳۱]؛ همچنین: « لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى

^{۱۹} المفردات: ۲۴۹ و پس از آن.

الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» [آل عمران: ۱۶۴].

من بر آنم -والله أعلم- یادگیری و دانستن و فهم کامل قرآن برای پیامبر خدا -
علیه الصلاة والسلام- و همچنین تمامی کتب الهی برای فرستاده خدا (که آن
کتاب بر او نازل شده) امری آسان، طبیعی و کامل است؛ زیرا خداوند خود آنرا
بدیشان آموزش می دهد. اما حکمت عبارتست از پیاده کردن و تطبیق نصوص در
ظرف و واقعیتی که قالب شایسته نص خواهد شد. این امر، شناختن واقعیت
موجود و تعریف شایسته حرکت و موضع خود و افراد مقابل را می طلبد. از این
رویکرد بر آنم که «القرآن والحکمة» که قرآن و سنت هستند تبیین و شناخت
صحیح واقعیت موجود را می طلبد که در این عصر «فقه الواقع» نامیده می شود؛
یعنی فراهم آوردن و تنظیم واقعیت به نحوی که حکم نص، آنرا اقتضا می کند. این
امر، خود حرکتی اعتقادمحور از جانب امتی فهمیم، دیندار و آگاه به وضعیت
موجود را می طلبد که به ابزار تطبیق و پیاده سازی کتاب و سنت توسط رهبران
دگرگونی و توجیه کنندگان آن حرکت اعتقاد محور، تبدیل خواهد شد. از همین
روست که می بینیم تمامی پیامبران خدا - علیهم الصلاة والسلام- وقتی نصوص
وحی بر آنان نازل می شد به وسیله آن پیشگامانی اعتقادی را پرورش می دادند،
آنگاه از طریق حرکتی شایسته و حکیمانه - که توانایی مقابله با وضعیت حاکم را
داشته باشد- به دگرگونی بنیادین جامعه و قدرت جاهلی حاکم می پرداختند.
بنابراین «حکمة» برای ما عبارتست از قرآن، سنت و شناخت واقعیت و وضعیت

موجود؛ چه قدرت و نیروی خودمان و چه قدرت و نیروی جاهلیتی که در مقابل ما قرار دارد؛ واللّٰه اعلم.

«وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ «اگرچه پیشتر در گمراهی آشکار و معلومی قرار داشتند».

۱- بنابراین بخش از آیه، عظمت و فضل و اهمیت این وحی خدایی تنها در این امر نیست که «وَيَزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»؛ بلکه این موارد پیش از تزکیه و تعلیم در امر سرنوشت ساز رهایی بخشیدن آنان قرار دارد به نحوی که ایشان را از گمراهی، کدربینشی و کج‌راهی نجات داد. آنان در گمراهی و تاریکستان جاهلیت، قرار داشتند؛ نه خداوند را - در حقیقت و همچون صفات خود - می‌شناختند و نه او را صادقانه و خالصانه می‌پرستیدند و نه احکام شریعتی خدایی بر آنان حکم می‌کرد و نه رفتار، اخلاق و ارزشهای رفتاری پیامبران را به عنوان آداب و اخلاق اجتماعی خود قرار داده بودند.

آنجا که می‌فرماید: «لَفِي» یعنی در آن غرق شده بودند؛ به تمام معنا در گمراهی، قرار داشتند؛ این گمراهی، آشکار و معلوم بود و هرگز از دیدگان کسی مخفی نمی‌ماند. آنان سنگ و چوب را می‌پرستیدند؛ اگر کسی از آنان در سفر می‌بود و خدایی (یعنی بت) به همراه نداشت (!!))، خرمایی که در بار و بنه‌اش داشت را خدای خود، قرار می‌داد و آنرا می‌پرستید! اگر هم گرسنه می‌شد آن را می‌خورد!! آیا جهل و گمراهی از این بیشتر و آشکارتر وجود دارد؟!

خداوند آنان را از این بی سوادى، تفرقه و گمراهى به وسيله قرآن و نظارت و پرورش پیامبر برگزیده و پیشوا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - به جامعه و دولتى تبدیل کرد که پس از گذشت صد سال از وفات پیامبر خدا - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام - نصف سرزمینهای کل دنیا در آن دوره را دربرگرفت به نحوى که حاکمیت (قدرت برتر سرزمى) تنها از آن شریعت خداوند بود؛ دولتى وسیع و گسترده که از چین تا اندلس، از اطراف رودخانه ولگا^۱ در شمال تا کوههای نوبه در پایین سودان و چاد امروزی را در بر گرفته بود و یک خلیفه بر همه حکم مى کرد. زکات بیشتر ولایتها همگی به پایتخت آورده مى شد! آنان به توجیه کنندگان و سازندگان تمدنى تبدیل شدند که تمدن معاصر غرب در بسیاری از زمینه های انسان سازی نه بدان رسیده و نه خواهد رسید.



^۱ - رودخانه ای در غرب روسیه.

آیه سوم

«وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

«همچنین مردمانی دیگر که هنوز در صف و گروه ایشان قرار نگرفته‌اند؛ خدای بزرگ، توانمند و داناست».

این آیه کوتاه در بردارنده نکات بسیار عجیب و شگفت‌آوری است:

۱- امام بخاری -رحمه الله- در حدیثی مسند از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت می‌کند که فرمود: «كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ أَنْزِلَتْ سُورَةُ الْجُمُعَةِ فَتَلَّاهَا، فَلَمَّا بَلَغَ «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» قَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِنَا؟ فَلَمْ يُكَلِّمَهُ، قَالَ: وَسَلْمَانُ فِينَا قَالَ: فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ بِالثُّرَيَّا لَتَنَاولَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ»^۱؛ «در خدمت پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام- نشسته بودیم که سوره جمعه بر ایشان نازل شد، آن را تلاوت کرد، وقتی به این آیه رسید: «وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» شخصی عرض کرد: ای رسول خدا آنان چه کسی هستند که هنوز به صف ما نپیوسته‌اند؟ پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام- پاسخ داد، سلمان فارسی نیز در آن جمع، حضور داشت. ابوهریره می‌فرماید: پیامبر -علیه الصلاة والسلام- دست مبارکش را روی بدن سلمان فارسی گذاشت و فرمود:

^۱ - صحیح البخاری: ۶۶۱۵، سنن الترمذی: ۳۲۶۱.

قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر ایمان در اوج آسمانها هم باشد
کسانی از قوم اینان دستشان به آن خواهد رسید و کسبش خواهند کرد».

در روایتی مرفوع از مسلم آمده است: «لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثَّرِيَاءِ، لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ
مِنْ فَارِسَ - أَوْ قَالَ - مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسَ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ»؛ «اگر دین در اوج و قسمت
بالای آسمان هم می بود باز مردی فارس آنرا کسب می کرد یا شخصی از نوادگان
فارسها به آنجا می رفت و دست از تلاش بر نمی داشت تا اینکه آنرا فرا چنگ می
آورد». این اشاره ای است از جانب پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام- به اقوام و
ملل غیر عربی که اسلام می آورند. منظور از این فرموده ایشان، محدود کردن
ایمان به ملت فارس نیست بلکه مراد، رسیدن آن به دهها قوم از سرزمین های
دیگر است؛ نه تنها اقوام نزدیک به عرب همچون کورد، فارس، بلوچ، بربر، قبطی،
ارمن و... بلکه دهها قومیت دور همچون اندونزیایی، کرهای و روس تا اقوام و
ملل آفریقایی را شامل می گردد. گمان نمی کنم قوم و ملت زنده ای وجود داشته
باشد که اسلام به میان آنان راه نیافته باشد.^۲

^۱ - مسلم: ۲۵۴۶؛ ترمذی: ۳۹۳۳؛ احمد: ۷۸۹۰.

^۲ - در شمال کشوری که من در آن زندانی هستم جزیره ای وجود دارد به نام «کارل سوی» (karlsoy)؛ این منطقه، شش ماه کامل شب است و روز را نمی بینند و شش ماه دیگر روز است و شب را نمی بینند؛ در آنجا شانزده خانوار وجود دارد که همگی مسلمان شده اند! نروژی هستند! اینجا که در واقع انتها و آن سوی دنیاست!

۲- بسیاری از اهل تفسیر در مورد حرف عاطفه «و» که در آغاز این آیه وجود دارد به مناقشه پرداخته‌اند؛ اختلاف آنان بر این است که آیا افراد مذکور در این آیه از همان عربها هستند؟ که روشن است عرب سرزمینهای دیگر مانند یمن، اطراف عربستان و اقوام و قبایل پراکنده شده را در بر می‌گیرد که بعداً اسلام آورده‌اند، یا مردمان درس‌ناخوانده دیگری هستند که در ردیف آنان که درس‌ناخوانده هستند قرار می‌گیرند؟ یا مردمان غیر عرب دیگری هستند که هم ردیف مردمان درس‌ناخوانده مذکور، قرار می‌گیرند که پیام خدایی بدیشان می‌رسد و مایه پالودگی شخصیت و تعلیم و آموزششان می‌شود؟

عکرمه که شاگرد ابن عباس و خود، بربر است می‌فرماید: مراد از اینان، نسل تابعین است.

مجاهد، مفسر نامی می‌گوید: مراد، تمامی کسانی است که پیامبر -علیه الصلاة والسلام- به سویشان مبعوث شده است.

ابن عمر -رضی الله عنهما- نیز می‌فرمود: آنان اهل یمن هستند.

ابن زید و سُدّی می‌گفتند: تمامی مردمان دیگر را شامل می‌شود که این دین بدیشان ابلاغ می‌گردد و آنان اسلام می‌آوردند.

به نظر من این تفسیر همه‌گیرتر است به نحوی که عربهای دیگر که بعداً به اسلام می‌گروند و اقوام و ملل دیگر را نیز شامل می‌شود؛ همگی به سبب اسلام

آوردن و دریافت قرآن در مسیر هدایت، پالودگی و مهارت در دانش های متعلق به وحی، قرار می گیرند.

۳- یکی از معانی «لحوق»، پیوست شدن است؛ بنابراین مردمانی را دربرمی گیرد که مستقیماً توسط صحابه ایمان آورده اند که عبارتند از تابعین؛ زیرا آخرین صحابی (ابو الطفیل) - رضی الله عنه - سال ۹۹ یا ۱۰۱ ه.ق وفات کرده است؛ سال وفات او اسلام ۱۵ یا ۱۷ سال بود که به اندلس و از شرق نیز به مرزهای چین رسیده و از شمال نیز تمامی افغانستان و ازبکستان امروزی را دربرگرفته بود. اما بدون تردید معنای آیه چنین می شود که کسانی که بعداً در صف صحابه، حضور می یابند از کسانی هستند که این سه فضل خدایی ایشان را شامل می شود: هدایت قرآنی، پالودگی و تعادل دینداری و آگاهی و مهارت کامل در شرع، چه فراوانند کسانی همچون امام بخاری که در این زمره، قرار می گیرند! به نحوی که تا سال ۷۰۰ ه.ق زندگینامه پانصد و سیزده هزار نفر از دانشمندان و متخصصان و سرداران و مجاهدان اسلامی، ثبت و ضبط شده است!! افراد پس از آنان چه؟ که صدها شخصیت چون امام ذهبی، ابن تیمیه و شاگردانش و سیوطی - رحمهم الله - در میان آنان حضور دارند.

به هر حال و بدون تردید، این آیه هر مسلمان پاک سرشت و صادقی - در هر نسلی که باشد - را تا روز قیامت دربرمی گیرد مادام که دین بدیشان ابلاغ شده و آن را پذیرفته و به وسیله آن متعادل و ماهر شده باشند؛ خداوند بزرگ می فرماید:

«وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: ١٩]؛ «این قرآن به صورت
وحی بر من نازل شده است تا به وسیله آن به تمام کسانی که بدیشان می رسد
هشدار دهم».



آیه چهارم

« ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ »

« این فضلی است از جانب خداوند که آنرا به کسانی می‌بخشد که خود می‌خواهد، خداوند بزرگ، صاحب فضل و خیر فراوان است.»

« ذَلِكَ »: آنچه مورد بحث، قرار گرفت که عبارتست از برگزیدن پیامبری الهی از میان بشریت به صورت کلی و از میان عربهای آن دوره به صورت ویژه. همچنین ابلاغ قرآن و تزکیه و پالوده‌سازی شخصیت، تعلیم و آگاه کردن مسلمانان به توحید و علوم شرعی که قرآن، سنت و حرکت حکیمانه‌ای مبتنی بر واقع را شامل می‌شود. این موارد همه فضل و بخششی از سوی خداوند بزرگ هستند: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ»، خداوند این فضل از جانب خود را به کسانی می‌بخشد که خود می‌خواهد و آنان کسانی هستند که قصد و اراده خداشناسی، خداپرستی، دینداری، علم و عمل را دارند.

بدون شک این تنها فضل خدای بزرگ است و تنها در توانایی و قدرت اوست که به وسیله پیامبری درس‌ناخوانده و قومی بی‌سواد و بیابان نشین - که در گمراهی آشکار و پیدایی قرار داشتند - چنین دگرگونی اساسی و بنیادین را در بینش، منهج، حرکت، موضع و زندگی افراد و گروه‌های جامعه و قدرت پراکنده عربهای آن زمان که دشمنانی هم داشت عملی کند به نحوی که در مدت بیست و سه سال رسالت - از طریق مهربانترین جامعه و متعادلترین افراد - دولتی مرکزی

را در آن منطقه عقب‌افتاده ایجاد کند که پس از گذشت هفتاد سال از وقوع آن دگرگونی، نظام و دستگاه و سپاه و دولت توانست در محل بیدادگری طبقاتی و ستم ستمگران، دادگری شریعت و سایه امان و پرتو تمدنی متعادل را در تمام دنیا منتشر کند. این تنها فضل خدای بزرگ و در اختیار و قدرت اوست و بدون نگاه و لطف او هرگز میسر نمی‌شود.

«وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»: خدای بزرگ دارای فضل ارزشمند و بسیار بزرگ و فراوان است. در بیان همین امر است که در سوره آل عمران با تفصیل بیشتری می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» [آل عمران: ۷۳]؛ «بگو راهنمایی و راهیابی همان است که از جانب خداست، اما یهودیان به یکدیگر می‌گویند: هرگز دانش مبتنی بر وحی خود را به دیگران (عربها) ندهید تا در آینده آنرا نزد پروردگارتان به سند و مدرکی علیه خودتان تبدیل نکنند. بگو: فضل، خیر و بزرگی تنها در مالکیت خدا و در اختیار اوست، آنرا به هر کس که بخواهد می‌بخشد، خداوند، برخوردار از بخششی وسیع و دانا و آگاه است.»

پس از بحث در مورد الطاف و فضلهای خدای بزرگ در فرستادن پیام، هدایت، پرورش و تعلیم قوم درس‌ناخوانده‌ای که آنان را در مکان و منزلت اهل کتابی جانشین کرد که از منهج و بینش توحید، منحرف شده بودند و تنها با گفتار و سخن، ادعای گزاف اخلاص، دینداری و پایبندی به شریعت را می‌کردند اکنون

خداوند بزرگ، بدیل و جایگزینی چون اخلاص صادقانه، سرشار از همت و جوانمردی را برای آنان فراهم آورده است به نحوی که ثمره و قدرت و رهبری و توجیه بشریت را به آنان سپرد. اهل کتب گذشته (در بی‌خردی و ناسپاسی) همچون الاغ و درازگوش بودند! عقل و خردشان به کار نیافتاد یا آنکه هوا و هوسشان آنان را وا داشت تا تنها با زبان و گفتار، دیندار باشند و جهت کبر و افتخار باطل و ناروا آنرا به کار بگیرند چنانکه می‌گفتند: ما بر دین خدا هستیم و خدای بزرگ ما را قبول دارد!! اما می‌بینیم خداوند آنان را رسوا کرد و زبونشان گرداند، کوچکشان شمرد و به کنار راند! چه آنکه پیغام خدا را حمل نکردند و به خاطر دنیاخواهی، آخرت را فراموش کردند. از این روست که در این سوره، خداوند آنان را به الاغی تشبیه می‌کند که باری از کتاب بر او حمل شود! در سوره اعراف نیز آنان را به سگ، تشبیه نمود: «وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» [الأعراف: ۱۷۵-۱۷۷].



درس سوم

آیه پنجم

« مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »

« نمونه و مثال کسانی که از آنان پیمان گرفته شد تا به تورات پایبند باشند و در حیاتشان آنرا پیاده کنند اما این پایبندی را زیر پا گذاشتند و بر اساس توجیهات تورات، حرکت نکردند همچون الاغ است که باری از کتاب بر او حمل کنند! به راستی کسانی که نشانه های خداوند بزرگ را تکذیب می کنند افرادی بدکردار و خرابکار هستند و خداوند ستمگران را رهنمون نمی کند».

« مَثَلِ »: «مِثْلِ» و «مَثَلٌ» به معنی نمونه هستند؛ نمونه عبارتست از مشبّه به که صفات آن اصل هستند و در ذاتش وجود دارد؛ اما امر دیگری که برخی صفات از آن ظاهر شده - و لزوماً صفت اصیل خود آن امر نیست - همچون نمونه مذکور خود را نشان داده است، نه از همه جوانب بلکه در ظاهرترین و روشنترین صفت که مشبّه به آنرا داراست؛ در این آیه، مشبّه به، الاغ است و در آیه دیگر (که در صفحه قبل بیان شد) سگ: « كَمَثَلِ الْكَلْبِ » [الأعراف: ۱۷۶]، در جایی دیگر مشبّه به، عنکبوت و خانه ضعیف و سست اوست که نه مانع باد و باران می شود نه گرما و سرما: « كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ » [العنکبوت: ۴۱] یا سایر تشبیهات مذکور در

قرآن: « كَمَثَلِ حَبَّةٍ » [البقره: ۲۶۱]، یا: « إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ » [آل عمران: ۵۹] یا « كَمَثَلِ رِيحٍ » [آل عمران: ۱۱۷] و سایر موارد^۱.

« حُمِّلُوا التَّوْرَةَ »: یعنی تورات به آنان واگذار شده بود، مسئولیت دینداری و پیاده کردن آن بر دوش آنان قرار گرفته بود؛ زیرا تورات اصلی (همچون قرآن) پیام خدای بزرگ بود و «عقیده»، «عبادت» و «شریعت» را دربرداشت؛ همچنین «دعوت»، «امت» و «حاکمیت شرع» در آن مطرح بود اما یهودیان برای آبادی دنیای خویش، محورهای اصیل و جوهری فراوانی از آن را دگرگون ساختند، آنان به دلیل هوا و هوس (الشهوات) یا ظن و تردید (الشبهات) مسئولیتشان را ادا نکردند و صادقانه و مخلصانه به تورات خداوند پایبند نماندند. از جمله مصادیق پایبندی به تورات این بود که به پیامبری محمد -صلی الله علیه و سلم- ایان بیاورند؛ زیرا آنان ویژگی و وصف پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام- و دین و امت را در تورات، مشاهده کرده بودند همانطور که در انجیل مسیحیان نیز به آن اشاره شده بود: « الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ »

^۱ - امام ابن القيم -رحمه الله- در این زمینه کتاب نایابی به نام «الأمثال في القرآن» دارد که بی نظیر است.

الْمُفْلِحُونَ» [الأعراف: ۱۵۷]؛ «آن دسته از دانشمندان اهل کتاب که پیرو پیامبر درس ناخوانده‌ی خدا شده‌اند که نشانه نبوت او را در تورات و انجیل خود دیده بودند؛ این پیامبر- علیه الصلاة والسلام- که بدیشان امر به معروف می‌کند و از منکر، نهیشان می‌نماید و حلال را بر ایشان تعیین می‌کند و اعلامش می‌دارد و حرام را به آنان معرفی کرده و بدیشان هشدار می‌دهد که به آن نزدیک نشوند. این پیامبر- علیه الصلاة والسلام- یوغ و زنجیری که در گردن و پاهای آنان بود را باز می‌کند و کنارش می‌زند، کسانی که به این پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام- مؤمن شدند و پشتیبان و حامی و پیرو نوری گشتند که بر ایشان فرو فرستاده شد، اینان سرافراز و نجات یافته هستند».

هر دو لفظ «حُمِّلُوا» و «لَمْ يَحْمِلُوها»، مسئولیت حمل دین و دینداری و دعوت مخلصانه و حرکت مبتنی بر کار و فعالیت گروهی دینی را ترسیم می‌کنند که همچون کوله‌ای است که بر دوش گذاشته می‌شود؛ اما اگر صادقانه حمل نشود همچون باری است که الاغ حمل می‌کند! زیرا هر دو حمل و جابه‌جا کردن است؛ این یکی کوله‌پشتی و آن یکی بار!

«ثُمَّ»: سپس. علمای لغت می‌گویند: این حرف بر «تراخی» دلالت دارد؛ یعنی مدت زمانی میان کردار پیش و بعد از این حرف، ایجاد فاصله کند. در اینجا نیز این اقوام اهل کتاب که می‌بایست از همان ابتدا دین را صادقانه دریافت کنند و بدان

پایبند باشند اما چنین نکردند، خداوند بزرگ، فرصت زیادی به آنان داد و مهلت قابل توجهی در اختیارشان گذاشت اما بعد از آن نیز به صدق و اخلاص در دینداری و اثبات و تطبیق تورات و انجیل باز نگشتند. در دوره پس از آن نیز که آخرین پیام خدای بزرگ از راه رسید و آنان می‌بایست اولین گروه مردم باشند که بدان ایمان می‌آورد اما باز به آن نیز مومن نشدند، پس از سیزده سال نبوت (در مکه) حضرت رسول -علیه‌الصلاة والسلام- به مدینه، تشریف آورد و از نزدیک نیز ایشان را دیدند اما باز ایمان نیاوردند. پس روشن است که آنان نادان و بی‌خرد هستند و الا اگر دیندار و خداشناس می‌بودند بایستی به دین خود پایبند می‌شدند سپس به ایشان نیز -علیه‌الصلاة والسلام- ایمان می‌آوردند، اما این امور نشان داد که آنان کودن، بی‌خرد و سفیه هستند.

« كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا »: آنان همچون درازگوشی هستند که باری از کتاب بر پشتش گذاشته شود!

درازگوش و بار:

۱- در ادبیات تمامی اقوام، افرادی از مردم به برخی از حیوانات و جانوران، تشبیه می‌شوند؛ برای مثال به شخص شجاع می‌گویند: همچون شیر است، به انسان پرخور می‌گویند: عین گاو است! انسان حيله باز را روباه و مزاحم را به مگس، تشبیه می‌کنند. کوردها انسان بی‌خرد و کودن را به «الاع»، تشبیه کرده‌اند.

۲- ظاهرترین و معلومترین ویژگی خر، خر بودن آن است؛ یعنی بی‌خرد، نادان و بی‌عقل! در میان بسیاری از اقوام، واژه خر (یا الاغ) به صورت دشنام درآمده است.

۳- الاغ هرچند بارش، سنگین و مسیرش دور باشد هرگز ناله و صدایی از او بلند نمی‌شود و لگدی نمی‌زند بلکه آنقدر زیر بار می‌ماند تا تلف می‌شود! اما استر اگر بارش سنگین باشد این سو و آن سو می‌پرد، لگد می‌زند و از حرکت، خودداری می‌کند.

۴- اگر الاغ، عرعر کند و صاحبش یا شنوندگان را بیازارد مشت‌های خاک در دهانش می‌گذارند؛ در نتیجه یا

احساس می‌کند جو است و به جویدن مشغول می‌شود یا به پاک کردن دندانهایش می‌پردازد.^۱

۵- نمونه و مثل الاغی که باری از کتاب حمل می‌کند و در اینجا ذکر شد نکات زیر را دربر دارد:

الف- کتاب، سنگین است.

^۱ - قافله‌های کورد وقتی از نزدیک پاسگاه حکومت‌های ستمگر، عبور می‌کردند در دهان الاغ‌هایشان خاک می‌ریختند یا زیر دمشان را چرب می‌کردند!!

ب- کتاب، هیچ سودی برای الاغِ حاملش ندارد؛ نه از طریق بوییدن آن و نه احساس کردن آن.

ج- اگر بار مذکور را از الاغ بردارند و آن را مقابلش بگذارند حتی نمی‌تواند به آن ناخنک بزند چه برسد به اینکه از آن بخورد، حتی بوی آن نیز برایش جذاب نیست و منظره آن نیز اثری بر آرزو و میلش ندارد!

۶- الاغی که باری از کتاب را بر پشتش گذاشته‌اند چه کتاب‌ها درباره علم و دین باشد و چه فلسفه، نکته و سخن طنز و... باز سودی عاید او نمی‌شود. کسانی که دین به صورت حقیقی و کامل به آنان ابلاغ شده اما به صورت کامل به آن پایبند نشده‌اند همچون این الاغ هستند؛ بار کتاب بر دوش حمل می‌کنند بدون اینکه سودی برایشان داشته باشد! در زندگی خود نیز شیوخ و داعیان همچون الاغ و مسئولان دینفروش فراوانی را دیدیم که بدون شک از الاغ نیز بدتر بودند؛ چه آنکه الاغ قطعاً به سبب بار کتابی که بر پشتش گذاشته‌اند محاسبه نخواهد شد اما این دینفروشان مستحق غضب خداوند خواهند بود.

۷- شنقیطی -رحمه‌الله- می‌فرماید: اهل ایمان به‌ویژه علم‌جویان و طلاب علوم شرعی و حامل دین بسیار برحذر باشند که مبادا این آیه آنان را شامل شود؛ زیرا خدای بزرگ پس از تشبیه به الاغ می‌فرماید: «بُنَسَ مَثَلُ الْقَوْمِ» [الجمعه: ۵]؛ «به راستی مثل و نمونه‌ی این افراد بد، زشت و ناپسند است».

« بئسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ »

« بئسَ »: حرفی است جهت ذم گفتن و بدگویی؛ متضاد آن «نعم» است. معنی این بخش از آیه چنین

است: کسانی که آیات خداوند را تکذیب کردند رفتاری بسیار بد و ناپسند را مرتکب شده‌اند؛ زیرا معصیت بزرگ خودداری از ایمان به قرآن و نبوت حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- را به سایر گناهان و معاصی خود افزودند؛ گناهایی چون رها کردن حقیقت دین، تحریف تورات و انجیل و رشوه و حرامخواری به بهانه دین و دینداری. این رفتارها همگی در دایره «تکذیب پیام خداوند» قرار دارند! معنای دقیق آیه این است: به‌راستی عمل تکذیب از جانب مردم، بد و زشت و ناپسند است؛ این مثل مردمان تکذیب کننده است.

« وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »: خدای بزرگ، ستمکاران را رهنمون نخواهد کرد.

۱- قانون و حکم اصلی این آیه آن است که هرکس ستمکار، ظالم و مجرم باشد لیاقت هدایت خدایی را نخواهد داشت؛ پس آری! هدایت در دست خداوند است اما بدون شک هرگز کسانی را راهنمایی نخواهد کرد که خود را شایسته و سزاوار هدایت الهی نمی‌کنند. از جمله موانع هدایت خدایی، ستم و تجاوز است؛ همچنین برخی اوصاف دیگر نیز وجود دارد که مانع خواهند شد؛ همچون روح بی‌بند و

باری و غرق شدن در فساد و کبر: « وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ » [المائدة: ۱۰۸]،
 « وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ » [يوسف: ۵۲]، « فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ »
 [النحل: ۳۷]، « إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ » [زمر: ۳] و « إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
 مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ » [غافر: ۲۸].

۲- حالتی که این گروه‌های اهل کتاب در آن واقع شده‌اند مانعی بر هدایتشان از
 طرف خدای بزرگ است؛ اگر آنان و غیر آنان می‌خواهند از راهنمایی خداوند،
 بهره‌مند شوند لازم است بنیث، روش، حرکت و موضع ناشرعی خود را رها کنند و
 صادقانه و خالصانه به سوی دین خدای بزرگ، رهسپار گردند. اما در این
 حالتشان که پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - و آیات را تکذیب کرده‌اند بدون
 شک لطف خداوند بر آنان، قطع شده و از رهنمون‌های الهی، محروم گشته‌اند.

۳- زمخشری - رحمه الله - می‌فرماید: خداوند از سه جانب، گزافه‌گویی و
 خودبزرگی بینی یهودیان را ابطال کرده است:

الف- یهودیان می‌گفتند: ما اولیای خدا و قوم ویژه و برگزیده اوییم، اما خداوند
 آنان را تکذیب کرد بدین شیوه که اگر چنین است آرزوی مرگ کنید تا زودتر به
 دیدار خداوند، شاد بگردید: «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [الجمعه: ۶].

ب- ظاهراً آنان اهل کتاب الهی هستند و همچون عربها درس‌ناخوانده نیستند که
 هرگز کتابی بر آنان نازل نشده است! اما اکنون بر آنان قرآن نازل شده و در

اختیارشان قرار گرفته و محفوظ و نگهداری شده است، به علاوه آنان (یهودیان) را به الاغی تشبیه کرد که بر او باری از کتاب، قرار دهند!

ج- افتخار می کردند که منطقه، روز شنبه را به عنوان روزی مبارک و ویژه استراحت و تعطیلی پذیرفته است اما اکنون خداوند حکم شنبه آنان را الغا کرده و جمعه را مبارک قرار داده که پس از آن به روز استراحت هفته، تبدیل شد.



درس چهارم

آیات ششم و هفتم

آیه ششم

« قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ »

« بگو: ای کسانی که خود را هدایت یافته می‌پندارید اگر گمان می‌کنید و فریفته شده‌اید به اینکه تنها شما اولیای خداوند هستید و او همراه و پاسدار شماست نه مردمان دیگر، پس آرزوی مرگ کنید و آنرا بطلبید اگر راست می‌گویید تا زودتر به دیدار خداوند بزرگ برسید.»

« قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا »:

یهودیان خود را از همه افراد دیگر بهتر می‌دانستند (بدون تردید اکنون نیز چنین هستند)؛ می‌گفتند ما بر مسیر هدایت خدایی، قرار گرفته‌ایم و پیوسته او ما را رهنمون می‌کند؛ زیرا ما قوم برگزیده اویم (شعب الله المختار). در اینجاست که خداوند به حالت طعنه چنین پیشنهادی را در مقابلشان قرار می‌دهد. گویی به آنان خطاب می‌شود: ای بزرگواران هدایت یافته و ای قوم برگزیده خدا و ای بهترین

بشر نزدیک به خداوند! اگر راست می‌گویید و چنین اوصافی را دارا هستید پس
آرزوی مرگ کنید!

«إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

«إِنْ»: اگر؛ این واژه، حرف جازم است که سبب جزم دو فعل می‌شود؛ مانند «إِنْ تَدْرُسْ تَنْجَحْ»؛ «اگر درس بخوانی موفق خواهی شد»؛ اما اگر درس نخواندی - یعنی شرط را فراهم نکردی - پس موفق نخواهی شد. وظیفه «إِنْ»، متصل کردن فعل شرط و جواب شرط به همدیگر است؛ برای مثال خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» [محمد: ۷]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شما دین خدا را نصرت دهید و پیروزش گردانید خداوند نیز شما را سربلند خواهد کرد». نصرت دین خدا توسط شما شرط نصرت شما توسط خداوند است اگر چنین نکنید سربلندی و موفقیت را نخواهید دید.

۱- «زَعَمَ»: عبارتست از گزافه‌گویی و ادّعای باطل و تعریف از خود و بر زبان آوردن مباحثی که احتمال دروغ بودن آن بیشتر است؛ این لفظ در قرآن به همین معنا آمده است؛ چنانکه می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» [النساء: ۶۰]؛ «آیا به کسانی ننگریسته‌ای که با گزافه‌گویی، مدعی‌اند که گویا به این پیام، ایمان آورده‌اند که بر تو نازل شده است، همچنین به پیام‌هایی که در دوره‌های پیش از تو آمده‌اند،

اما از طرفی می‌خواهند حل و فصل اختلاف و نزاع‌هایشان را نزد طاغوت ببرند!! در حالیکه به آنان امر شده بود به طاغوت نزدیک نشوند و از آن تبرا بجویند».

« زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثَنَّ » [التغابن: ۷]؛ «کسانی که منهج و مسیر کفر را در پیش گرفته‌اند با گزافه‌گویی و ادعای پوچ می‌گویند که زنده نخواهند شد! بگو: آری! قسم به پروردگرم زنده خواهید شد».

« لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا » [الکهف: ۴۸]؛ «به همان شیوه و کیفیتی که ابتدا خلقتان کردیم اکنون نزد ما آمده‌اید. گزافه می‌گفتید و مدعی بودید که گویا ما هیچ زمانی را برای محاسبه شما تعیین نمی‌کنیم!»!

«زَعِيم»؛ به معنی رهبر، پاسدار و کفیل است که مسئولیت امری به او سپرده می‌شود؛ از این روست که سیدنا یوسف -علیه السلام- فرمود: «وَلَمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ» [یوسف: ۷۲]؛ «هرکس (پیمانه دزیده شده حبوبات) را بیابد و آنرا برایمان بیاورد بار شتری هدیه می‌گیرد و من خود کفیل (ضامن) تحویل این هدیه هستم».

۲- گزافه‌گویی یهودیان مدینه برخاسته از خودپسندیشان بود که این امر در رفتارشان (اعم از گفتار، کردار و تصمیمات) نمایان می‌شد:

الف- می گفتند: ما پسران ویژه خدا هستیم! « وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ » [المائدة: ۱۸]؛ «یهودیان و مسیحیان می گفتند: ما فرزندان و دوستداران (محبوبان) خدای بزرگ هستیم! در این امر نیز خداوند سخنانشان را مردود شمرده است: « قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ » [المائدة: ۱۸]؛ «اگر چنین است چرا شما را به سبب گناهان و معاصیتان محاسبه می کند و به سبب آن عذابتان می دهد؟! خیر! شما همچون دیگر انسان هایی هستید که خلق کرده است».

ب- می گفتند: ما اهل بهشت هستیم جز گروهی از ما؛ آنانکه گوساله را پرستیدند! تنها این گروه از ما مدتی موقت، عذاب داده می شوند و تمام! خداوند این سخنان را نیز رد کرد و فرمود: « قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » [البقره: ۹۴]؛ «بگو اگر راست می گوئید و بهشت برای شما آماده و فراهم است و خدای بزرگ به ویژه آنرا برای شما قرار می دهد و آنرا به شخص دیگری نمی بخشد، اگر واقعاً صادق هستید پس آرزوی مرگ زود هنگام کنید تا زودتر بمیرید و به بهشت خدای بزرگ دست بیابید!».

۳- اگر راست می گوئید و شما محبوبان خدای بزرگ و اهل بهشت و اولیای او هستید و به خدا نزدیکید و پاداشتان آماده و فراهم است پس دیگر چه کاری به دنیا دارید؟ چرا مرگ را نمی طلبید؟ شما اگر بلافاصله پس از مرگ به خدای

بزرگ، بهشت و مقام و احترام آن می‌رسید پس چرا آرزوی مرگ نمی‌کنید و بالعکس از هر شخص و گروه دیگری بیشتر بر زندگی اصرار می‌وزید! هر نوع زندگی و در هر سطحی که باشد! : «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» [البقره: ۹۶]؛ «آنان را می‌بینید که بر زندگی و حیات دنیوی مصرّترین هستند؛ هر نوع زندگی که باشد!» در اینجا خدای بزرگ آنان را نسبت به سخنانشان در تردید و گمان می‌گذارد تا اندکی به هوش بیایند و راه راست را در پیش بگیرند. به عبارت دیگر: شما که آرزوی مرگ نمی‌کنید و هنوز بر بقایتان در زندگی دنیوی اصرار دارید بنابراین ادعایتان صادقانه نیست که می‌گویید اولیا و احباب خدای بزرگ هستیم و بهشت برایمان میسر است! چگونه و بر چه اساس چنین اندیشه‌ای برای شما شکل گرفته تا جایی که نزد شما به امری قطعی و فاقد نیاز به دلیل تبدیل شده است!

۴- پیامبر خدا -عليه الصلاة والسلام- می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»^۲؛ «هرکس مشتاق به دیدار با خدای بزرگ باشد

^۱ - «حياة» در اینجا نکره است؛ یعنی در هر حالتی که باشد اما زندگی نامیده شود! اگرچه زندگی سراسر زبونی و پستی باشد همچون زندگی سگ (چنانکه در میان کوردها به صورت ضرب‌المثل درآمد است)! یا زندگی متوحشانه و دور از مردم همچون زندگی گرگ! نگاهی به پیرامونت ببین و بین چند هزار مسلمان این وصف را دارد!

^۲ - صحیح البخاری: ۶۰۴۲؛ صحیح مسلم: ۲۶۸۳.

خدا نیز مشتاق به دیدار اوست و هرکس دیدار با خدای بزرگ را دوست نداشته باشد خدا نیز دیدار با او را دوست نخواهد داشت».

۵- امکان برداشت دو مفهوم از عبارت « فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » وجود دارد که اهل تفسیر هر دو را شرح و بیان کرده‌اند و هرکدام یکی از این دو را پسندیده است:

الف- اگر راست می‌گویید و اولیا و احباب خدای بزرگ هستید پس آرزوی مرگ کنید تا زودتر به لقای او برسید.

ب- این آیه، طلب «مباهله» است؛ یعنی اگر شما صادقید و اهل دین خدا و اولیای او هستید و بر راهنمایی الهی قرار دارید و مسلمانان در مسیر گمراهی هستند پس بیاید علیه کسی که بر گمراهی است دعای طلب مرگ کنیم. این تفسیر نیز نیکو و پسندیده است.

۶- از آنان می‌طلبید آرزوی مرگ کنند! تنها آنرا آرزو کنند نه اینکه خود را به کشتن دهند!! ولی آنان حتی آماده آرزو کردنش هم نیستند. این نهایت دنیاخواهی آنان است به نحوی که هیچ کدام از آنها حتی حاضر نیست با زبان بگویند: آماده مرگ هستیم! این وصف و ویژگی تمامی اهل کفر است؛ اکنون در غرب در هیچ زمینه‌ای اجازه نمی‌دهند یاد مرگ به ذهنشان هم خطور کند! اصلاً در مورد آن حرف نمی‌زنند تا جایی که حتی پنجاه نفر از آنان در مراسم خاکسپاری میتشان

حضور نمی یابند! گورستانهایشان هم سراسر باغ و گل و چمنزار و زیبایی زندگی است تا حتی آنجا نیز مرگ را به یاد نیاورند.

۷- خدای بزرگ دو بار ادات شرطی «إِنْ» را ذکر می کند و می فرماید: «إِنْ زَعَمْتُمْ» و «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» یعنی: پس هر بار بگویید: می خواهیم بمیریم! اما هرگز نمی گویند؛ از این روست که خداوند در آیه بعدی می فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا»؛ «هرگز آنان مرگ را نخواهند طلبید»! «أَبَدًا»! در سوره بقره با ذکر بارزترین ادات نفی همیشگی (لَنْ) می فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» [البقره: ۹۴-۹۶]؛ «بگو: اگر صادق هستید و بهشت برای شما فراهم و آماده است و خدا آنرا به ویژه به شما اختصاص می دهد و آنرا به کسی نمی بخشد، اگر راست می گوید مرگ زود هنگام را آرزو کنید تا زودتر بمیرید و به بهشت خدای بزرگ برسید! اما هرگز و تا نهایت دنیا یک بار مرگ را آرزو نخواهند کرد! زیرا خودشان می دانند چه قدر گناه و عصیان و سرپیچی مرتکب شده اند. از این روست آنان را می بینی در حالیکه بر زندگی دنیوی مصرترین هستند، هر زندگی ای که باشد».

۸- مسلمان نیز هر اندازه خداشناس و خداپرست و صالح باشد نمی تواند و جرأت نخواهد داشت بگوید: بهشت برای من فراهم و میسر است؛ زیرا خدای بزرگ او را محاسبه خواهد کرد و آنچه را انجام داده و از یاد برده به او نشان خواهد داد! اما

مجاهد صادق و مخلصی که در میدان جهاد، حضور یافته شهادت را تنها می‌کند زیرا می‌داند مادام نیتش را برای خدا پاک و خالص گرداند شهادت همه گناهانش را پاک می‌کند و رضای خدای بزرگ را برای خود فراهم می‌سازد از این رو صادقانه آنرا می‌طلبد. چندین نمونه و مثال در این زمینه در میان صحابه وجود دارد:

الف- عُمیر بن حَمام -رضی الله عنه- بدون اهمیت دادن به دنیا و زندگی، خود را در همه نبرد شمشیر انداخت و فرمود:

«رَكُضًا إِلَى اللَّهِ بِغَيْرِ زَادٍ ... إِلَّا التُّقَى وَ عَمَلِ الْمَعَادِ
وَالصَّبْرَ فِي اللَّهِ عَلَى الْجِهَادِ ... إِنَّ التُّقَى مِنْ أَعْظَمِ السَّدَادِ
وَ خَيْرُ مَا قَادَ إِلَى الرَّشَادِ ... وَ كُلُّ حَيٍّ فَإِلَى نَفَادٍ»^۱

ب- جعفر بن ابی طالب - رضی الله عنه- که پسر عموی رسول خداست -علیه الصلاة والسلام- فرمانده جنگ موته بود؛ همزمان با قرار دادن خود در معرض شمشیرهای روم فرمود:

^۱ - شتابان و بدون توشه به سوی خداوند می‌روم... به جز تقوا و اعمالی که برای قیامت ذخیره کرده‌ام و شکیبایی بر جهاد، چیز دیگری ندارم. به راستی تقوا از بهترین علل هدایت و پایبندی مخلصانه به دینداری است. تنها تقواست که تو را رهنمون می‌سازد و تو را به سوی تعقل و حکمت، راهنمایی می‌کند. رهسپار شو چه آنکه هر زنده‌ای به سوی مرگ و نابودی خواهد رفت.

«يا حَبَّذَا الْجَنَّةِ واقْتَرَاها ... طَيِّبَةٌ بارِدَةٌ شَرَاها
والرُّومُ رومٌ قد دَنَا عَدَاها ... عَلِيٌّ إِن لاقِيها ضَرَاها»^۱

ج- در همان جنگ پس از جعفر، عبدالله بن رواحه -رضی الله عنه- فرمانده سپاه اسلام شد و او نیز پیش از شهادتش فرمود:

« لَكِنِّي أَسْأَلُ الرَّحْمَنَ مَغْفِرَةً ... وَضَرْبَةَ ذَاتِ فَرْغٍ تَقْذِفُ الزَّبَدَا
أَوْ طَعْنَةً بِيَدِي حَرَّانَ مُجَهَّزَةً ... بِحَرْبَةٍ تُنْفِذُ الْأَحْشَاءَ وَالْكَبِدَا
حَتَّى يُقَالَ إِذَا مَرُّوا عَلَيَّ جَدِّي ... أَرْشَدَهُ اللَّهُ مِنْ عَازٍ وَقَدْ رَشَدَا»^۲.



^۱ - البیهقی، السنن الکبری: ۱۸۷۴۳.

^۲ - ابن هشام، السیرة النبویة: ۲۱/۴؛ یعنی: اما من از خدای مهربان، طلب عفو و مغفرت می‌کنم..همراه با ضربه‌ای که به بدنم اصابت می‌کند خونم با فشار خارج گردد و سبب ایجاد کف شود. یا شمشیری سنگین که صاحبش با هر دو دست آنرا به نحوی در شکم فرو ببرد که به داخل شکم و کبد و ریه‌هایم برسد. در شرایطی قرار بگیرم که هرکس از کنار قبرم گذشت بگوید: خداوند راه رشاد را به او نشان دهد به‌راستی جنگید و سریلند شد.

آیه هفتم

« وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ »

« اما آنان هرگز و تا ابد راضی نخواهند شد یکبار آرزوی مرگ کنند؛ زیرا می دانند چه گفتارها، کردارها و تصمیمات و اقرارهایی داشته اند ، می دانند تا چه اندازه کدربین و کجرو بوده اند و چه قدر حرکتشان گنگ و مواضعشان منحرف و وارونه بوده است؛ چه قدر نیتشان ناپاک و اعمالشان پوچ و باطل بوده است. از این روست که هرگز آرزوی مرگ نمی کنند. از خوف محاسبه و سوال و جواب است که تا این حد بر جاودانگی و عدم مرگ، اصرار دارند. خداوند بر ستمکاران آگاه است.»

« يَتَمَنَّوْهُ »: تمنا کردن عبارتست از آرزوی چیزی داشتن؛ یعنی شخص، امیدوار به رخ دادن و حصول امری باشد به همان شیوه که مطلوب اوست؛ مانند آرزوی سلامتی، قبولی، سود، موفقیت و ...

بسیاری از تمناها صرفا امیدواری شخص است بدون اینکه اسباب فراهم ساختن و تحقق آن در پیش گرفته شده باشد. در اینجا وقتی از یهودیان طلب شد که اگر شما صادق هستید در اینکه اولیا و احباب خدای بزرگید و مردمان دیگر - به ویژه مسلمانان - اهل گمراهی و جهل هستند پس آرزوی مرگ کنید؛ اگر آرزویتان محقق شد شما مورد رضای خداوند، قرار می گیرید و به بهشت وارد می شوید و خستگیتان به آسودگی بدل خواهد شد. اگر مرگ را بدین نحو طلب

کردید که خداوند کسی را به آن دچار کند که خود را رهرو دین خدا و طرف‌های مقابلش را پیرو دین هوا و هوس قلمداد می‌کند پس آنرا طلب کنید تا خدا افراد مقابل شما (که به زعم شما پیرو هوا و هوس هستند) را نابود کند.

اما اینان جرأت ندارند طلب مرگ کنند و تا ابد به چنین آرزو و طلبی نزدیک نمی‌شوند؛ زیرا از یک سو می‌دانند چه کارها و رفتارهای زشت و ناپسندی مرتکب شده‌اند، چه معاصی و گناهایی بر گردنشان است، از این رو نه می‌خواهند بمیرند و نه مرگ را آرزو کنند چه آنکه می‌دانند پس از مرگ، محاسبه خدای بزرگ گریبانشان را می‌گیرد و بدون تردید مورد عتاب خداوند، قرار می‌گیرند. از طرف دیگر آنان جرأت ندارند چنین دعایی بر زبان بیاورند و بگویند: خدایا هرکدام از ما و آنان (مسلمانان) که بر گمراهی است و از دین تو انحراف و فاصله دارد را نابود و نیست بگردان! هرگز چنین نمی‌کنند زیرا می‌دانند خودشان نسبت به خدای بزرگ و پیامبرانش - علیهم‌السلام- چه قدر بی‌ادب بوده‌اند؛ نسبت به سیدنا موسی و سیدنا هارون -علیهما السلام- و اکنون نسبت به آخرین پیامبر خدا -علیه الصلاة والسلام-. می‌دانند چه اندازه از دین خدا را تحریف کرده‌اند و چگونه و چرا! میزان بهره‌کشی و بهره‌جویی خود از دین و تورات و شریعت و میزان تحقق منافع و هوا و هوس خود به وسیله این کار را می‌دانند. از این رو نمی‌خواهند علیه منحرفین از دین خدا، طلب مرگ کنند زیرا اطمینان دارند دامن خودشان را خواهد گرفت؛ چه آنکه قرآن نیز به آنان یادآوری کرده بود که قطعاً آنان همچون تمامی مردمان دیگر به سبب گناهانشان محاسبه می‌شوند و خداوند بر اساس آن

دچار عقابشان می کند؛ چنانکه می فرماید: « وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ » [المائدة: ۱۸]؛ «یهودیان و مسیحیان می گفتند: ما اولاد و دوستداران خدای بزرگ هستیم؛ بگو پس چرا او شما را به سبب گناهانتان دچار عذاب و عقاب می کند؟»

« وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ »؛ «خداوند بزرگ بر وضعیت، نیت، گفتار، کردار و اقرار ستمگران آگاه است». بدون شک یهودیان نیز از جمله ستمگرانند؛ آنان هم بر خود و رعیتشان ستم می کردند هم بر مسلمانان؛ بزرگترین ستمشان تحریف احکام دین است که می بایست آنان - که پیام الهی نزدشان آمده و حق برایشان تبیین شده - بدان پایبند باشند و بر بینش و حرکت و موضع مردمان در دین و دینداری شاهد شوند، اما چنین نکردند و حقیقت دین را در جهت جلب منافع خویش، پنهان نمودند، و این ستمی بزرگ است؛ خدای بزرگ می فرماید: « وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ » [البقره: ۱۴۰]؛ «چه کسی ستمگرتر از کسی است که شهادتی نزد او است و این شهادت، حقی الهی است اما به جای تبیین آنرا کتمان می کند؟».



درس پنجم

آیه هشتم

« قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ »

« بگو: مرگی که شما از آن گریزانید بالاخره در مسیرتان قرار خواهد گرفت سپس نزد خدای بزرگ نیز باز خواهید گشت که داننده آشکار و نهان است او بر هر امر معلوم و نامعلومی، آگاه است و آنها را می‌داند. سپس شما را به همه اعمال و کردارتان آگاه خواهد کرد.»

۱- فرارتان از مرگ، امری دشوار و ناممکن است، فرارتان از محاسبه نزد خدای بزرگ نیز محال است؛ زیرا مرگ پدیده‌ای است که خود روزی آنرا خواهید دید و احدی از آن مستثنی نشده است؛ نه پیامبرتان سیدنا موسی -علیه السلام- نه فرعون دشمن قدرتمندان. پس چگونه گمان می‌کنید نوبت مرگ به شما نخواهد رسید؟ در حالیکه می‌دانید محاسبه‌یتان نیز پس از مرگ، واقع خواهد شد! شیخ حسن بصری - رحمه الله - از سمره - رضی الله عنه - حدیثی «مرفوع» را روایت می‌کند که نمونه‌ای دقیق از فرار از مرگ است: «مَثَلُ الَّذِي يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ كَمَثَلِ الثَّعْلَبِ، تَطَلَّبُهُ الْأَرْضُ بِدَيْنٍ، فَجَعَلَ يَسْعَى ، حَتَّى إِذَا أَعْيَى وَانْتَهَرَ دَخَلَ جُحْرَهُ، فَقَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ: يَا ثَعْلَبُ ، دَيْنِي؟ فَخَرَجَ، وَلَهُ حَصَاصٌ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى تَقَطَّعَتْ

عُنُقُهُ، فَمَاتَ^۱؛ «مثال شخصی که از مرگ، فرار می کند همچون روباهی است که زمین از او قرضی را طلب کند و او (روباه) از دستش بگریزد و پا به فرار بگذارد تا اینکه کاملاً خسته شود و تاب دویدن برایش باقی نماند و در سوراخش بخزد، به محض اینکه وارد شد زمین باز به او می گوید: ای روباه، طلب من چه شد؟! از سوراخ، خارج می شود و باز شروع به دویدن می کند تا اینکه نفسی برایش باقی نمی ماند و تلف می شود».

مرگ، حقیقتی مطلق است؛ یعنی فاقد مقیاس و اندازه و حد و مرز است، حقیقتی است که هیچ کس در وجود داشتنش تردیدی ندارد؛ زیرا از زمانیکه بشر بر روی زمین، قرار گرفته مرگ پدیده ای ظاهر و آشکار بوده و روزانه مشاهده می شود؛ خداوند در آیه ای از کتاب خود که حقیقت مطلق است می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [آل عمران: ۱۸۵]؛ «هر موجود ذی روحی باید شراب مرگ را بنوشد سپس در روز قیامت، پاداش اعمالتان را دریافت خواهید کرد».

شیخ حسن بصری -رحمه الله- که نزد مردم، مشهور بود به اینکه سخنانش همچون سخن انبیاست روزی بر جنازه ای فرمود: «مَا رَأَيْتُ يَقِينًا لَا شَكَّ فِيهِ أَشْبَهَ

^۱ - طبرانی، المعجم الكبير: ۶۹۲۲؛ هبشی، مجمع الزوائد: ۲۳۸۴؛ عُقیلی در «الضعفاء» (۴/۲۰۰) در زمره احادیث ضعیف، آن را روایت کرده است.

مِنْ شَكٍّ لَا يَقِينُ فِيهِ مِنْ أَمْرِنَا هَذَا»^۱؛ «هیچ یقینی که شکی در آن نباشد را ندیده‌ام چون مرگ، شبیه‌تر به شکی که در آن یقینی وجود ندارد!» زیرا اگرچه مرگ حق است اما هیچ کس نمی‌داند کی، چگونه و سراغ چه کسی می‌آید؟!

۳- مرگ، معجزه است؛ یکی از افعال خداوند است: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» [الملک: ۲]؛ «خدای بزرگ، مرگ و زندگی را آفریده است». مرگ و میراندن، زندگی و زنده کردن در هر آن و لحظه‌ای وجود دارد؛ در یک روز صدها هزار حالت مرگ و صدها هزار حالت زندگی برای انسان روی می‌دهد! بلکه میلیاردها حالت زندگی در یک ثانیه، اتفاق می‌افتد! در بدن هر کدام از ما هر سی و شش روز سلول‌های پوست می‌میرند و سلول زنده تازه جایگزینشان می‌شوند، سلول‌ها خود در حالی که زنده‌اند جای سلول‌های مرده را می‌گیرند نه اینکه بدن به آنان زندگی ببخشد! سلول‌های مرده نیز دچار مرگ و میر می‌شوند، بدن آنها را نمی‌میراند! برخی از ستاره‌ها یک میلیون سال پیش مرده‌اند اما اکنون پرتوشان به زمین نزدیک می‌شود!! پنج مورچه سفید در سنگی کریستالی در استرالیا یافت شدند مه که متخصصین تخمین زده‌اند ۶۵ سال پیش در آنجا مرده‌اند! شبیه به همین مورچه‌های سفید این عصر هستند! پس دیگر داروین چه گزافه‌گویی و داستان‌سرایی‌ای می‌کند که گویا انسان از میمون (شامپانزه)

^۱ ابن‌ابی‌دنیا، الیقین: ۴۳.

تکامل یافته و زندگی نیز از یک میکروب، آغاز شده و این میکروب نیز میلیونها سال پیش از یک ستاره، سر برآورده است!^۱

۴- مرگ در ظاهر، وابسته و پیوسته به علت و سبب است و گرنه در حقیقت فرمانی است از جانب خدای بزرگ و حکمی قدری است مبنی بر اینکه هرگاه زمان و مکان (تعیین شده) از راه رسید چه علت، وجود داشته باشد یا نه مرگ، اتفاق می افتد و زندگی به پایان می رسد؛ خدای بزرگ می فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» [النساء: ۷۸]؛ «هر کجا که باشید مرگ سراغتان را خواهد گرفت اگرچه در قلعه‌ها و دژهای محکم نیز سکونت کرده باشید». تمامی آیات مرگ نیز بر این حقیقت اعتقادی، تأکید می کنند که متأسفانه مسلمانان از آن غافل شده‌اند؛ علت، ترس و فقدان شجاعت است که ده‌ها حقیقت این چنینی را از یادشان برده است.

امام شافعی - رحمه الله - می فرماید:

« تَزَوَّدَ مِنَ التَّقْوَى فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي ... إِذَا جَنَّ لَيْلٌ هَلْ تَعِيشُ إِلَى الْفَجْرِ

^۱ - از ملای مشهور (شخصیت خیالی بسیاری از داستانهای طنز کوردی) پرسیدند: تعداد ستاره‌های آسمان چند است؟ گفت: ده هزار. شگفت زده گفتند: چگونه این همه ستاره ده هزار هستند؟ گفت: من چنین می گویم، هرکس باور ندارد برود آنها را بشمارد. داروین نیز چنین می گوید!! می گوید هرکس به نظریه پیشرفت و تکامل من مبنی بر اینکه همه زندگی و جانداران از یک میکروب و او نیز از ستاره‌ای دیگر آمده باور ندارد و آنرا نمی پذیرد خود سراغ آن میکروب را بگیرد و خود را به او معرفی کند!!

فكم من صحيح مات من غير علة... وكم من عليل عاش حيناً من الدهر

وكم من فتى أمسى وأصبح ضاحكا... و أكفانه في الغيب تُنسخ وهو لا يدري»^۱.



^۱ - در کوله بار سفرت توشه تقوا ذخیره کن زیرا وقتی شب از راه رسید نمی دانی آیا تا سپیده دم، زنده خواهی ماند یا خیر؟! چه بسیار انسانهای سالی که بدون هیچ علتی مردند و چه بسیار مریضهایی که عمر طولانی تری داشتند. چه بسیار جوانی که در خنده و شادی، شب و روز را سپری کرد نمی دانست که در غیب برایش کفن می دوزند!

درس ششم

آیات نهم و دهم

آیه نهم

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا
الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ »

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر روز جمعه برای نماز (نماز جمعه)، اذان داده شد بلافاصله به سوی ذکر و یاد خداوند بشتابید و خرید و فروش را جهت این امر، ترک کنید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید و به آن پی ببرید.»

۱- این آیات که محور اصلی سوره هستند با چهار آیه پیشین (۸-۵) ارتباط مستقیم و اساسی دارند؛ چنانکه زمخشری -رحمه الله- می‌فرماید: مردود شمردن دیدگاه، بینش، حرکت و موضع یهودیان در مجموعه‌ای از نظرات و مواقفشان است؛ مانند اینکه (ادعا می‌کردند) که گویا تنها آنان بر دین حق، قرار دارند و سیدنا محمد -علیه الصلاة والسلام- به سوی آنان مبعوث نشده است، بلکه تنها به سوی اُمَّتِ دَرَسِ نَاخْوَانِدَه عرب فرستاده شده است، همچنین گزافه‌گوییهایشان مبنی بر اینکه آنان پسران خدا و محبوبان و قوم برگزیده و ویژه او هستند و بهشت برایشان میسر و فراهم است یا اینکه روز شنبه آنان، مبارک است؛ زیرا روز

استراحت خدای بزرگ است! از این رو آنان نیز روز استراحت بشر، قرارش داده‌اند. خدای بزرگ در آیات پیشین، دو نکته اول و دوم را رد کرده و در اینجا نکته سوم را نیز ابطال نموده است؛ بدین شیوه که حکم به مبارک بودن روز جمعه و ادای نماز جمعه در آن کرد.

۲- جُمُعَه و جُمُعَه هردو، لهجه‌ی مردم آن زمان حجاز بوده است؛ پیشتر این روز را «عَرُوبَه» می‌گفتند.

«الصَّلَاةِ»: نماز. اما الف و لامی که در ابتدای آن آمده (ال)، الف و لام عهدی است؛ یعنی نماز جمعه معهود که آنان نیز می‌دانستند مراد، کدام نماز است؛ زیرا پیش از نزول این آیه نیز نماز جمعه، ادا می‌شد

اما آیه، فرضیت نماز جمعه را مورد تأکید، قرار داده است.

بیهقی از زهری روایت می‌کند: وقتی مصعب بن عمیر - رضی الله عنه - نزد مردم مدینه آمد تا دین را بدیشان آموزش دهد نماز جمعه را نیز برای آنان برپا کرد؛ از این رو مسلمانان پیش از تشریف آوردن پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - نماز جمعه را آغاز کردند؛ ممکن است خیر و فضل روز جمعه به مردم مدینه رسیده باشد و آنان از مصعب درخواست کرده باشند تا چنین تصمیمی بگیرد یا ممکن است این روایت صحیحتر باشد که ابن سیرین نقل کرده است: انصار مدینه با خود می‌گفتند: یهودیان روز جمعه را مبارک می‌شمردند و برای عبادت در این روز گرد هم می‌آیند، مسیحیان نیز در روز یکشنبه چنین می‌کنند پس ما نیز

روزی را معین کنیم تا برای عبادت در آن جمع شویم. سپس روزی بسیاری از صاحبان این رأی نزد اسعد بن زواره از بزرگمردان مدینه رفتند، او به تعیین روز جمعه، رضایت دارد و مصعب، دو رکعت نماز جمعه را برایشان امامت کرد.

اما اولین نماز جمعه که پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - برای مسلمانان امامت کرد روز پنجم هجرت مبارکش بود؛ وقتی روز دوشنبه، دوازده ربیع الأول به قباء و روز جمعه به مکان قبایل بنی سالم رسید که مسجد ویژه خود را در آنجا داشتند مسلمانان جمع شدند و پیامبر خدا - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - نخستین نماز جمعه را در آنجا (که در مسیر رسیدنشان به مدینه، قرار داشت) امامت کرد و اولین خطبه جمعه را ایراد فرمود. امام قرطبی این خطبه را بصورت کامل در تفسیرش، نقل کرده است. پیامبر خدا - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - وقتی به قباء رسید می‌خواست روز جمعه در شهر مدینه، حضور داشته باشد اما چنین نشد و در محل قبایل بنی سالم، زمان نماز جمعه فرا رسید و آنرا ادا کرد. اما جمعه بعد در مسجد خود در مدینه، نماز جمعه و خطبه خواند.

۳- اذان جمعه پس از حضور یافتن خطیب بر روی منبر، سر داده می‌شود؛ در زمان پیامبر خدا - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - همین اذان و در همین وقت، وجود داشت؛ زیرا همه مسلمانان بر عدم فعالیت در این روز، اصرار داشتند و سریع در مسجد، حضور می‌یافتند تا از نزدیک گوش به بیانات پیامبر خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بسپارند؛ پیامبر خدا - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - به جای چهار رکعت ظهر، دو رکعت

نماز جمعه را برایشان امامت می‌کرد. این بدعت است که برخی از مَلاها پس از اتمام نماز جمعه، چهار رکعت ظهر را نیز دوباره می‌خوانند و آنرا برای مردم، امامت می‌کنند؛ وَاللَّهُ أَعْلَمُ^۱.

« فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ »:

۱- «السعی» عبارتست از تسریع در راه رفتن و تند حرکت کردن، اما در اینجا مراد، اصرار بر حضور یافتن در خطبه و نماز است؛ این امر، آماده‌سازی قلبی (پیش از فرا رسیدن وقت جمعه) از طریق غسل، وضو و طهارت را می‌طلبد، نه اینکه مراد، شتافتن و و هروله رفتن و دویدن باشد که مورد نهی، قرار گرفته است. در هر دو کتاب صحیح (بخاری و مسلم) روایت شده که ابوهریره - رضی الله عنه- از پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - نقل کرده که فرمود: « إِذَا سَمِعْتُمُ الْإِقَامَةَ، فَأَمْشُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ، وَلَا تَسْرِعُوا، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَاتِمُوا »^۲؛ «هرگاه اقامه را شنیدید (اذان نیز اقامه نامیده می‌شود همانطور که اقامه را نیز اذان می‌گویند) به سوی نماز بروید اما همراه با آرامش و طمأنینه و وقار، در راه رفتن عجله نکنید؛ هرچه از نماز را در جماعت درک کردید بخوانید و هرچه را درک نکردید پس از سلام دادن امام، کاملش

^۱ - ابن عاشور، التحرير والتنوير: ۲۸/۲۰۰.

^۲ - صحيح البخاری: ۶۳۶؛ صحيح مسلم: ۶۰۲.

کنید». در این زمینه، روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که همگی بر آهستگی، حفظ متانت و آرامش و وقار مسلمان تأکید می‌کنند.

۲- علّت اینکه می‌فرماید «ذَكَرَ اللهُ» آن است که پیش از دو رکعت نماز جمعه، دو خطبه بیان می‌شود که لازم است شخص مسلمان در حالت آرامش خود را به آنها برساند پیش از اینکه خطیب بالای منبر، حضور بیابد. بنابراین مطلوب است که مسلمان در هنگام جمعه، نیت و فکر و ذکرش نزد خطبه و نماز باشد و به شیوه‌ای که بیان شد خود را به مسجد برساند؛ یعنی با در نظر داشتن غسل، پوشیدن لباس پاکیزه، استفاده از مواد خوشبوکننده، راه رفتن در حالت طمأنینه و آرامش، اجتناب از ره رفتن میان شانه‌های حضار و

رعایت سایر آداب روز و نماز جمعه.

«وَذَرُوا الْبَيْعَ»: معامله را رها کنید و از خرید و فروش، اجتناب بورزید.

فقهاء می‌فرمایند: همزمان با آغاز اذان دوم (که از زمان سیدنا عثمان -رضی الله عنه- مرسوم شد و جهت آگاهی دادن به مردم، زودتر اذانی داده می‌شد) هرگونه معامله‌ای حرام می‌شود؛ می‌گویند: اگر پیش از اذان، معامله را انجام داده باشد حق ندارد در حین اذان، پولش را دریافت کند یا شخص خریدار، کالای خریداری شده را با خود بردارد! از لحظه سردادن اذان (که مراد، اذان دوم است که در خود

مسجد و همزمان با نشستن خطیب بر بالای منبر داده می‌شود) تا اتمام سلام دادن از نماز جمعه هرگونه سودا، معامله و تجارتی حرام است و انجام هر کار و پیشه و فعالیت و تلاشی نیز جایز نیست.

« ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ »

« ذَلِكُمْ »: رهاکردن سودا و معامله و پیشه و حضور یافتن در جمعه همراه با انجام تمامی امور مطلوب آن، این امور همگی نزد خدای بزرگ از کار و کاسبی‌ای که انجام می‌دهید بهتر است. کاسبی و معامله در ذات خود، پسندیده است اما در آن مدت زمان این پسندیدگی را از دست می‌دهد؛ ذکر و یاد خدا خوب و نیکوست که می‌بایست بر آن محافظت کنید؛ اگر بدان پی برده و آنرا می‌دانید.



آیه دهم

« فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ »

« هرگاه نماز به پایان رسید به معامله و خرید و فروش خود بازگردید و برای کسب رزق و روزی و مایحتاج زندگی در زمین، پراکنده شوید. اما این نکته را نیز از یاد نبرید که حتی در موقع معامله و کسب روزی نیز با نیت، گفتار و کردار، خدا را یاد کرده باشید و امیدتان به فضل و رزق و روزی خداوند بزرگ باشد. خدا را فراوان یاد کنید تا سرافراز شوید.»

« فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ »:

اشاره ای توأم با گله است: این مقدار زمان را به نماز جمعه، اختصاص دهید (که به یک ساعت نمی رسد) سپس با مکان و زمان، همراه شوید و برای کسب رزق و روزی و امور دنیوی، پراکنده شوید. این همه زمان را به کسب و کار و پول و سامان و دنیا اختصاص می دهید پس چرا در آن وقت اندک مختص نماز جمعه نیز باز به دنیا مشغولید؟!

«فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ»:

مراد این است که به کسب و کار و تلاش و فعالیت برای به دست آوردن روزیتان باز بگردید! زمان فراوان و سرزمین در اختیار شماست؛ در آن رفت و آمد کنید و روزیتان را در آن بیابید، نه اینکه آنقدر دنیاطلب باشید که حتی در وقت نماز، این مقدار زمان اندک نیز برای ادای آن از دنیا دل نکنید و پیوسته به حرص و آز دنیوی مشغول باشید!

«وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»:

ابن کثیر - رحمه الله - می فرماید: یعنی در هنگام کسب و کار و خرید و فروش و تولید و فرآوری و اخذ و دریافت به یاد خدا باشید و او را ذکر بگویید؛ زیرا این امر برای قیامتتان مفید است نه تقلای فراوانتان برای دنیا.

مجاهد می فرمود: بنده در ردیف کسانی که خدا را یاد می کنند قرار نمی گیرد تا در حالت ایستاده، نشسته و خوابیده در یاد و ذکر خدا نباشد. یعنی لازم و ضروری است که زبانش در همه حالات به ورد و ذکر خدا مشغول باشد.

من بر آنم که مقصد دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه بر این ذکر و یاد خدای بزرگ، تأکید می کند که پس از نماز جمعه، ذکر شده است تا فراموش نگردد؛ زیرا مردم پیش از نماز جمعه می دانند که امروز، جمعه است و بایستی خود را برای

نماز، آماده کنند، وقتی اذان داده می‌شود نیز به آنان آگاهی داده می‌شود که وقت کسب و کارت‌ان به پایان رسید، آنرا رها کنید و جهت نماز و یاد خدا و یادگیری دینتان و یادآوری قیامتتان به سوی مسجد رهسپار شوید. اما پس از نماز دوباره به کسب و کار و تلاششان مشغول می‌شوند و بار دیگر جهت ذکر و یادگیری و یادآوری، صدا زده نمی‌شوند؛ از این‌رو در اینجا بدیشان هشدار می‌دهد که مواظب باشید پس از نماز جمعه از ذکر و تسبیحات خدای بزرگ، غافل نشوید؛ آنرا فراموش نکنید و نصایح خطیبان را از یاد مبرید.

معنی « کَثِيراً » آن است که فراوان، خدای بزرگ را یاد کنید و ذکر و تسبیحات بگویید؛ زیرا مشغولیتتان (به دنیا) نیز فراوان است.



درس هفتم

آیه یازدهم

« وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ
وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ »

« به محض اینکه معامله و تجارتی را دیدند و بزم و لهو و لعبی را شنیدند به سرعت به سوی آن شتافتند و به استقبالش رفتند و تو را ایستاده (در حال بیان خطبه) تنها گذاشتند! بگو: آنچه نزد خدای بزرگ است از آن کاسبی و بزم و لهو بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.»

سبب نزول این آیه:

۱- مفسرین، سیره‌نگاران و بسیاری از محدثین از جمله ابوالعالیه، حسن بصری، زید بن اسلم، قتاده، مقاتل و امام احمد همگی روایت کرده‌اند که این آیه درباره رویداد زیر، نازل شده است:

روز جمعه پیامبر خدا - علیه الصلاة والسلام - بالای منبر حضور داشت و خطبه می‌خواند، در این هنگام کاروانی بازرگانی - که متعلق به دحیه بن خلیفه بود و در آن هنگام هنوز مسلمان نشده بود - به میانه بازار رسید تا مردم بدانند کاروان از شام برگشته و خوراک و کالای فراوانی به همراه دارد. به محض اینکه صدای

بزم و رزم و کوبیدن طبل و آواز و فریاد به مسجد رسید مردم (از مسجد) بیرون رفتند! تا هرکس به موقع برسد و کالایی برای خود خریداری کند؛ تنها دوازده نفر در خدمت رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - باقی ماندند!! پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نگریست تا ببیند چه تعداد باقی خواهد ماند، سپس فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ تَتَابَعْتُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَحَدٌ، لَسَأَلَ لَكُمْ الْوَادِي نَارًا»؛ «قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر همگی پشت سر هم می‌رفتید و کسی از شما باقی نمی‌ماند تمامی این صحرا (این شهرتان) پر از آتش می‌شد».

۲- در مورد کسانی که باقی ماندند گروهی می‌فرمایند دوازده نفر و گروهی دیگر بر آنند که چهارده شخص زیر بودند:

سیدنا ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده بن جراح، سعید بن زید، بلال حبشی، عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - .

دارقطنی از جابر - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - روایت می‌کند: «لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا أَرْبَعُونَ رَجُلًا»^۱؛ «تنها چهل مرد در خدمت رسول خدا - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - باقی ماندند». برخی از فقهای شافعی مذهب می‌فرمایند: این دلیل است بر اینکه نماز جمعه با حضور یافتن چهل مرد، برپا می‌شود.

^۱ - صحیح ابن حبان: ۶۸۷۷.

^۲ - سنن الدارقطنی: ۱۵۸۳.

به هرحال روایات این ماجرا نیازمند تحقیق بیشتری است به ویژه اینکه افراد نامبرده بزرگوار اگرچه تعداد اندکی هستند - زیرا تنها مهاجران مکه صد نفر بودند - اما همگی از مهاجرین هستند! این خود محل سوال و تحقیق است.

۳- ممکن است برخی از آنان با انگیزه بازرگانی و دستیابی به خوراک و کالا نزد کاروان رفته باشد و برخی دیگر به استقبال بزم و رزم و طبل کوبی؛ نه اینکه این ماجرا دو بار اتفاق افتاده باشد؛ یکبار به قصد کسب کالا و بار دیگر جهت تماشا و مشارکت در بزم و آواز از مسجد خارج شده باشند.

۴- آنجا که خدای بزرگ می‌فرماید: «انْفِضُوا إِلَيْهَا» یعنی: از شوق و ذوق حضور کاروان به نحوی به سوی آن خارج شدند که تورا تنها گذاشتند (و جز تعداد اندکی) کسی در اطراف نماند!! این یک انتقاد و گله سنگین است؛ زیرا یکی از مقاصد و اهداف منافقین را محقق ساخت که می‌گفتند: «لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفِضُوا» [المنافقون: ۷]؛ «دارایی و سامان خود را به اطرافیان رسول خدا ندهید تا فقیر شوند و او را تنها بگذارند!!»

«وَتَرَكُوكَ قَائِمًا»:

«و» حالیه است؛ یعنی: در حالیکه تو ایستاده و در حال بیان خطبه بودی و آنان را نصیحت می‌کردی! این علاوه بر اینکه عملی ناشایست و ناپسند است از طرفی سبب ضرر و زیان‌شان شد که از توجیهاات و نصایح آن لحظه تو محروم شدند.

خداوند در این آیه نفرمود: «تَرَكَوْا الصَّلَاةَ»؛ «نماز را رها کردند»، از این روست که فقها می‌گویند: حضور در خطبه‌های جمعه نیز فرض است؛ زیرا دارای اهمیتی ویژه است.

«قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِو وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»:

آنان را نصیحت کن، به یادشان بیاور که پاداشِ خدایی - که در مقابل خداپرستی، ذکر و تسبیحات، اعطا می‌شود - بهتر است از لهو و لعب و تجارت و حرص و آز کسب و کار، خدای بزرگ خود روزی‌دهنده و رازق است، او روزی تمامی جانداران را تعیین کرده است؛ پس دیگر با چه توجیهی نماز و ذکرتان را قربانی طمع دنیویتان می‌کنید؟!



ناوه روڭ

۷	شاسنامه سوره مبارکه جمعه
۱۱	معناى كلى آيات سوره جمعه
۱۵	مقاصد و اهداف اين سوره مبارک
۱۷	شرح و تفسير آيات، درس اول، آيه اول
۲۱	درس دوّم، آيات دوّم،
۵۰	آيه سوم
۵۵	آيه چهارم
۵۸	درس سوم، آيه پنجم
۶۷	درس چهارم، آيات ششم
۷۶	آيه هفتم
۷۹	درس پنجم، آيه هشتم
۸۴	درس ششم، آيات نهم
۹۰	آيه دهم
۹۳	درس هفتم، آيه يازدهم
۹۷	ناوه روڭ





زیره

zadyreman.com/fa/sereta